



ساختار و کارکردهای فرهنگ

تأملی در خاستگاه، چیستی
و چرایی فرهنگ اجتماعی

دکتر مهران شمس احمدی



به نام خداوند جان و

تقدیم به همسر کرانمایه ام که برای آموزش و پرورش فرزندان ایران زمین، عاشقانه کوشیده.

ساختار و کارکردهای فرهنگ

فصل در خاستگاه، چیستی، چرایی فرهنگ اجتماع

دکتر مهران شمس احمر



انتشارات آفرین کتاب



سرشناسه: شمس احمر، مهران، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور: ساختار و کارکردهای فرهنگ (تأملی در خاستگاه، چیستی و چرایی فرهنگ اجتماعی) / مهران شمس احمر؛
ویرایش و بازبینی: محسن عموشاهی
مشخصات نشر: تهران: آگرتاب، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۴۳۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۷۴-۰۴-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ۴۳۲-۴۲۶ ص.
عنوان دیگر: تأملی در خاستگاه، چیستی و چرایی فرهنگ اجتماعی.
موضوع: فرهنگ
موضوع: Culture
موضوع: فرهنگ -- جنبه‌های اجتماعی
موضوع: Culture -- Social aspects
رده‌بندی کنگره: HM۶۲۱
رده‌بندی دیویی: ۳۰۶
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۵۹۵۵۶۲
وضعیت رکورد: فیبا



انتشارات آگرتاب

تهران، یوسف‌آباد، خیابان جهان‌آرا، کوچه سی‌ونهم، پلاک ۳۸، واحد ۱



info@agrinketab.ir



www.agrinketab.ir



https://t.me/agrinketab



۰۹۳۶۳۴۷۷۱۱ - ۰۷۶۴۷ - ۸۸۰۰

ساختار و کارکردهای فرهنگ

تأملی در خاستگاه، چیستی و چرایی فرهنگ اجتماعی

مؤلف: مهران شمس احمر

ویرایش و بازبینی: محسن عموشاهی

ناشر: انتشارات آگرتاب

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۷۴-۰۴-۹

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۰

شمارگان: ۳۵۰ نسخه



انتشارات آگرتاب
۱۴۰۰ تومان

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است ©

Printed in Iran



فهرست

۹۰.....	سخن ناشر.....
۱۱.....	پیش درآمد.....
۱۵-۹۶	فصل اول: خاستگاه، مفهوم و عناصر فرهنگ
۱۷.....	مقدمه.....
۱۸.....	خاستگاه تاریخی فرهنگ.....
۲۵.....	هندسه معرفتی فرهنگ.....
۲۵.....	فلسفه فرهنگ.....
۲۷.....	علوم تجربی فرهنگ.....
۴۳.....	مفهوم فرهنگ.....
۴۳.....	معنای لغوی فرهنگ.....
۴۴.....	چیستی فرهنگ.....
۴۷.....	تعاریف مختلف فرهنگ.....
۵۱.....	ارزیابی تعاریف فرهنگی.....
۵۲.....	عناصر اصلی فرهنگ.....
۵۳.....	مفروضات و باورها (Assumptions/Beliefs).....
۵۵.....	ارزش ها (Values).....
۶۰.....	هنجارها (Norms).....
۶۴.....	سنت ها (Traditions).....
۶۷.....	آیین / آداب و رسوم (Ritual/ Customs).....
۶۹.....	زبان ها (Languages).....
۷۳.....	نمادها (Symbols).....
۷۸.....	استعاره ها (Metaphor).....
۸۰.....	ضرب المثل ها (Proverbs).....
۸۳.....	ادبیات (Literature).....
۸۶.....	هنرها (Arts).....
۸۸.....	ادیان و مذاهب (Religions).....

۹۰.....	ایدئولوژی‌ها (Ideologies).....
۹۲.....	آرمان‌ها و اهداف (Ideas/Goals).....
۹۳.....	سایر مؤلفه‌های فرهنگی.....
۹۴.....	جمع‌بندی.....
۹۷-۱۳۶	فصل دوم: ویژگی‌ها و کارکردهای فرهنگ
۹۹.....	مقدمه.....
۱۰۰.....	ویژگی‌های مهم فرهنگ اجتماعی.....
۱۰۳.....	کارکردهای مهم فرهنگ اجتماعی.....
۱۰۶.....	انواع تقسیم‌بندی‌ها در فرهنگ.....
۱۰۷.....	ویژگی‌های بلوغ فرهنگ اجتماعی.....
۱۱۱.....	فرهنگ و شخصیت.....
۱۱۵.....	فرهنگ و جامعه.....
۱۱۷.....	فرهنگ و تمدن.....
۱۲۰.....	فرهنگ و قانون.....
۱۲۲.....	فرهنگ و قدرت.....
۱۲۴.....	فرهنگ و جو فرهنگی.....
۱۲۶.....	فرهنگ و سرمایه فرهنگی.....
۱۲۹.....	فرهنگ و سرمایه اجتماعی.....
۱۳۲.....	جمع‌بندی.....
۱۳۷-۱۷۴	فصل سوم: مفاهیم مهم در قلمرو فرهنگ اجتماعی
۱۳۹.....	مقدمه.....
۱۴۰.....	گفتمان فرهنگی.....
۱۴۴.....	تکثر فرهنگی.....
۱۴۶.....	آسیب‌شناسی فرهنگی.....
۱۴۸.....	تهدیدات فرهنگی.....
۱۵۰.....	بحران فرهنگی.....
۱۵۳.....	تاب‌آوری فرهنگی.....
۱۵۵.....	فروپاشی فرهنگی.....
۱۵۸.....	اصلاحات فرهنگی.....
۱۵۹.....	مفهوم فرهنگ جهانی.....
۱۶۳.....	دیپلماسی فرهنگی.....

۱۶۶	توسعه فرهنگی.....
۱۷۰	جمع بندی.....
۱۷۵-۴۱۹	فصل چهارم: نظریه پردازان فرهنگی
۱۷۷	مقدمه.....
۱۷۹	امانوئل کانت.....
۱۸۳	یوهان هردر.....
۱۸۷	فریدریش هگل.....
۱۹۴	آرتور شوپنهاور.....
۱۹۸	اگوست کنت.....
۲۰۳	کارل مارکس.....
۲۰۸	هربرت اسپنسر.....
۲۱۳	ماتیو آرنولد.....
۲۱۶	ادوارد تایلور.....
۲۲۱	فریدریش نیچه.....
۲۲۵	ویلفردو پارتو.....
۲۳۱	جیمز جرج فریزر.....
۲۳۴	زیگموند فروید.....
۲۳۸	لوسین لویی برول.....
۲۴۲	فردینان دو سوسور.....
۲۴۴	فرانتس بوآس.....
۲۵۰	امیل دورکیم.....
۲۵۵	گئورگ زیمل.....
۲۵۸	ماکس وبر.....
۲۶۳	جان دیویی.....
۲۶۸	ادوارد سایپر.....
۲۷۰	برانیسلاو مالینوفسکی.....
۲۷۵	گئورگ لوکاکچ.....
۲۷۸	روث بندیکت.....
۲۸۰	لودویگ ویتگنشتاین.....
۲۸۷	آنتونیو گرامشی.....
۲۹۰	والتر بنیامین.....



۲۹۴	ریموند لیویس
۲۹۷	ماکس هور کهایمر
۳۰۴	هربرت مارکوزه
۳۰۸	لسلی وایت
۳۱۰	مارگارت مید
۳۱۳	تالکوت پارسونز
۳۱۷	ایوانز پریچارد
۳۲۱	تئودور آدورنو
۳۲۶	میرچا الیاده
۳۲۹	کلود لوی استراوس
۳۳۳	مک لوهان
۳۳۶	ریچارد هوگارت
۳۴۰	ویکتور ترنر
۳۴۱	ریموند ویلیامز
۳۴۶	میشل فوکو
۳۵۲	گیرتز جیمز
۳۵۶	ساموئل هانتینگتون
۳۵۹	یورگن هابرماس
۳۶۴	پیر بوردیو
۳۷۱	ژاک دریدا
۳۷۵	فرانک پارکین
۳۷۸	استوارت هال
۳۸۴	طلال اسد
۳۸۹	ادوارد سعید
۳۹۳	آنتونی گیدنز
۴۰۰	جفری الگزاندر
۴۰۷	جمع‌بندی
۴۲۰	کلام آخر
۴۲۶	منابع فارسی
۴۳۱	منابع انگلیسی

سخن ناشر

در علوم انسانی، هر پدیده اجتماعی متناسب با نقش‌ها و کارکردهای خود در زندگی مردم، حائز اهمیت است. در همین راستا، فرهنگ اجتماعی به دلیل گستردگی، پیچیدگی، دیرینگی و مرادوات متکثری که با ابعاد، لایه‌ها و پهنه‌های گوناگون زندگی جمعی مردم دارد، از ارزش فوق‌العاده‌ای برخوردار است. بدون تردید، مطالعه و تأمل بیشتر در ساختار و کارکردهای فرهنگ اجتماعی، راه بهتر زیستن را به ما خواهد آموخت.

اگر جامعه‌ای به رویش و شکوفایی قابل توجهی دست یابد، بخش برجسته‌ای از چرایی آن را باید در زیرساخت‌ها و برنامه‌های قوی فرهنگی آن جامعه سراغ گرفت. در مقابل، اگر جامعه‌ای به انفعال و روزمرگی گرفتار و در پیشامدها و چالش‌های روزافزون ناتوان و فرسوده شد، در کاوش پایانی، شاید بتوان «فرهنگ» آن جامعه را به عنوان متهم ردیف نخست به پای میز محاکمه کشاند. فرهنگ، می‌تواند جوامع انسانی را به سمت شکوفایی توانایی‌ها و یا پیش‌پافتادگی و نابودی رهنمون سازد.

در هر حال، بررسی کامیابی‌ها و ناکامی‌های جوامع مختلف نشان می‌دهد «فرهنگ»، بیشترین کارکردها و برجسته‌ترین نقش‌ها را در سیر تکاملی و یا فروپاشی یک جامعه مدنی بر دوش دارد. «فرهنگ» همانند نهاد ناخودآگاه آدمی، ریشه‌ها و علل بسیاری از انتخاب‌ها و رفتارها را در خود نهان کرده است. با شناخت ژرف فرهنگ، می‌توان توصیف واقع‌بینانه‌تری از هویت فرهنگی یک جامعه به دست داد و رفتار اجتماعی و فرهنگی آن جامعه را با تیزبینی بیشتری پیش‌بینی کرد.



نویسنده کتاب حاضر، از طریق واکاوی خاستگاه فرهنگ، مفهوم فرهنگ و بازگفت مرزهای ماهوی آن با دیگر مفاهیم مرتبط، در پی کالبدشکافی و نامستوری ساختار و کارکردهای فرهنگ است. دکتر «مهران شمس‌احمر» که دانش‌آموخته رشته مدیریت راهبردی است، در نوشتارهای خود بر روی معناداری و حدودوثرور زیست انسانی و زندگی اجتماعی متمرکز است. وی در کتاب «انسان و تکنولوژی» خود نیز در جایگاه دفاع از حریم ساحت‌های والای انسانی، به چگونگی بازسازی مراودات انسان با تکنولوژی می‌پردازد.

نویسنده در این کتاب نیز اگرچه از خاستگاه، چیستی و چرایی فرهنگ اجتماعی سخن می‌گوید، ولی همچنان در پی شناخت و صیانت از حریم کرامت‌های انسانی و حقوق اجتماعی انسان‌ها است. «انسان» به مثابه موجودی حقیقی و دارای اصالت وجود از یک‌سو و «فرهنگ» به عنوان پدیده‌ای اعتباری و بدون اصالت وجود از سوی دیگر، در مراوده‌ای اجتماعی-تاریخی و اجتناب‌ناپذیر، همزیستی رازآلودی را صورت‌بندی کرده‌اند.

پرسش بنیادین کتاب این است: انسانی که بر فرهنگ اثر می‌گذارد و از آن اثر می‌پذیرد، چگونه باید بر سهم والای خود در چنین هم آمیختگی آگاه گردد؟ انسان چه چیزهایی را از فرهنگ می‌گیرد و چه چیزهایی را به آن اعطا می‌کند؟ آیا در این بده‌وبستان تاریخی (میان انسان و فرهنگ) آدمی مغفول فرهنگ هنگامه خود گردیده است؟ آیا می‌توان انسانی را سراغ گرفت که در ورای فرهنگ خود می‌ایستد و آن را روشمندانه و جسورانه به پای میز نقد می‌کشانند؟ و...

تمامی این پرسش‌ها و پرسش‌هایی از این دست، نشان می‌دهند که انسان همچنان در جستجوی «معنا» است، معنایی که وابسته به «خودآگاهی» است و این خودآگاهی هنگامی حاصل خواهد شد که انسان سهم فرهنگ را در پرداخت هویت خود باز یابد. به عبارت دیگر، انسان از راه شناخت هویت فرهنگ و تأثیر آن بر شخصیت خود، به مقام خودآگاهی خواهد رسید و این خودآگاهی نقطه آغازی در آفرینش معنا برای زندگی آدمی است.

در این کتاب، ما با اجزا و ابعاد مختلف فرهنگ و کارکردهای آن آشنا می‌شویم تا دانستی‌های خود را از انسان‌شناسی و فرهنگ‌شناسی امروزی مورد بازنگری قرار دهیم. دریافتی که مقدم بر معناداری زندگی انسان است، زیرا انسان‌شناسی معطوف به چیستی انسان و امری توصیفی است؛ ولی معنادهی به زندگی انسان، ماهیتی فرهنگی دارد و امری تجویزی است.

انتشارات آگرین کتاب

پیش درآمد

درک ماهیت، شناخت ساختار و آگاهی از کارکردهای پدیده فرهنگ، یکی از بنیادی‌ترین جستارهای زندگی اجتماعی انسان معاصر به شمار می‌رود. علی‌رغم آنکه طی دهه‌های کنونی، رشته‌های علمی و گستره‌های پژوهشی بسیاری در پیوند با پدیده فرهنگ به‌طور گسترده درگیر پژوهش و نظریه‌پردازی فلسفی و علمی بوده‌اند؛ ولی به دلیل پرسش‌های بی‌شمار و کمبود یافته‌های علمی، همچنان در آغاز راه قرار داریم.

علل و ریشه‌های ایجابی بسیاری از کنش‌ها و واکنش‌های گروه‌های اجتماعی را در گستره فرهنگ می‌توان سراغ گرفت، همچنین آثار و پیامدهای هر اقدام ارادی و یا غیرارادی افراد و گروه‌های اجتماعی را نیز می‌توان در حوزه فرهنگ رهگیری کرد.

بدین ترتیب، فرهنگ هم مؤلف رفتارها و رویدادهای اجتماعی است و هم متقابلاً از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد. همین درهم‌تنیدگی‌ها و پیوندهای متقابل فرهنگ با دیگر ابعاد زندگی اجتماعی انسان، دلیل قانع‌کننده‌ای بر اهمیت پدیده فرهنگ در زندگی انسان است. فرهنگ در عین حال می‌تواند به‌عنوان نیروی پیشران و یا نیروی بازدارنده جامعه در گذرگاه توسعه همه‌جانبه و پایدار عمل کند.

به دلیل کارکردهای فراوان فرهنگ، رابطه عمیق و اثرگذار آن بر توسعه و تکامل اجتماعی را نمی‌توان انکار کرد. از سوی دیگر، آسیب‌شناسی‌های اجتماعی نشان می‌دهد که ریشه بسیاری از آسیب‌ها، برآمده از فقر و یا ناکارآمدی فرهنگی است. در بررسی علل آسیب‌های اجتماعی، غالباً حوزه فرهنگ به‌عنوان نخستین مظنون معرفی می‌شود.



فرهنگ نه تنها در چیدمان ساختار، فرایندها و روابط خُرده سیستم های درونی جوامع نقش های دارای اهمیتی ایفا می کند، بلکه در ساماندهی و بهبود روابط با دیگر جوامع و فرهنگ ها نیز دارای کارکردهای اثربخش و بی بدیلی است. به عبارت دیگر، میزان کشش و رانش جوامع مختلف نیز ریشه در ماهیت فرهنگی آن ها دارد. فرهنگ های پرمایه، همواره مهد زایش تمدن های توانمند تاریخی بوده و بر سایر فرهنگ ها و تمدن ها اثر گذاشته اند.

بدون دریافتی درست از واقعیت های فرهنگی و تاریخی یک جامعه، هر گونه سیاست گذاری راهبردی در زمینه های مختلف اجتماعی محکوم به شکست است. به بیان دیگر، هر برنامه فراگیری نیازمند پیوست های فرهنگی است تا همسویی بایسته را میان گروه های اجتماعی و دست اندرکاران امور فراهم سازد. غفلت از نقش و کارکردهای فرهنگی، منجر به تولید نیروی مقاومی از متن جامعه در برابر سیاست های کلی حکمروایی خواهد شد. منش های فرهنگی یک جامعه، به دشواری دگرگونی می یابند. تحول فرهنگی مستلزم واقع نگری، برنامه ریزی بلندمدت و تلاشی پیوسته است. برخی از اعتقادات و باورهای فرهنگی از مرزهای زمان و مکان گذر می کنند و در تاریخ و جغرافیا تا مدت ها پایدار خواهند بود. از این رو، عناصر و اجزای فرهنگی نقش چسب و پیونددهنده را در مناطق جغرافیایی هم جوار و نسل های پیاپی بر عهده خواهند داشت. خودآگاهی فرهنگی و باور به داشته های فرهنگی، پیوند استواری بین انسان ها، جامعه و تاریخ برقرار می سازد. در چنین بستری، هر بذر نیکویی پرورش خواهد یافت و هیچ تهدیدی را یارای رخنه نخواهد بود. بخش قابل توجهی از هویت معنوی و نانوشته جامعه را باید در فرآیند واکاوی فرهنگ آن (جامعه) آشکار ساخت.

برای توصیف ماهیت کلی هر جامعه، ممکن است هویت های امنیتی، دفاعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، علمی، تمدنی و... مورد مطالعه پژوهشگران قرار گیرد و بخش هایی از هویت جامعه را نمایان سازند؛ لیکن هویت فرهنگی بیش از سایر هویت های اجتماعی قابلیت توصیف و تمایز بخشی بین جوامع مختلف را دارد، زیرا از ریشه های تاریخی و خصلت های پایدارتری برخوردار است.

بدون تردید، فرهنگ در فهم معناداری جهان و همچنین در معناداری زندگی انسان سهم بزرگی بر عهده دارد. فهم و احساس خوشبختی آحاد جامعه، تابع ظرفیت ها و شایستگی های فرهنگی و توانایی آن در معنابخشی به جهان هستی و جهان زیست است. شناخت هویت فرهنگی یک جامعه، امکان توصیف، پیش بینی و حتی مهار رفتار اجتماعی را به دنبال خواهد داشت. همه این ها، تنها گوشه هایی از اهمیت و نقش برجسته فرهنگ در زندگی اجتماعی انسان است.

در عرصه پژوهش های فرهنگی، با اصطلاحات فراوانی مانند فرهنگ خانوادگی، فرهنگ سازمانی، فرهنگ قومی، فرهنگ نژادی، فرهنگ شهری، فرهنگ روستایی، فرهنگ ملی، فرهنگ جهانی و... که ناظر بر ویژگی های فرهنگی گروه خاصی از انسان ها است، مواجه هستیم.



همچنین در زمینه‌های اجتماعی نیز با اصطلاحاتی مانند فرهنگ دفاعی، فرهنگ نظامی، فرهنگ امنیتی، فرهنگ سیاسی، فرهنگ حقوقی، فرهنگ اقتصادی، فرهنگ دینی و... که معطوف به موضوع خاصی است، روبرو هستیم.

مخرج مشترک هر دو دسته اصطلاحات بالا، در مفهوم «فرهنگ» نهفته است. بنابراین با شناخت ساختار و کارکردهای فرهنگ، می‌توان این اصطلاحات متعدد را که ناظر بر قلمرو گروهی خاص از انسان‌ها و یا معطوف به موضوعی خاص در روابط اجتماعی است، بهتر درک کرد. در این کتاب، واژه «اجتماعی» به معنای مَوْسَع و با اندکی تساهل و تسامح به معنای گروه و خصیصه‌های گروهی است، لذا تمامی مصادیق بالا را در برمی‌گیرد.

از این رو، هنگامی که از «فرهنگ اجتماعی» سخن می‌گوییم، منظور جلوه‌های متعدد فرهنگ در لایه‌ها و ابعاد مختلف جامعه است. بنابراین، فرهنگ اجتماعی هم شامل فرهنگ گروه‌های اجتماعی (مانند فرهنگ خانوادگی، فرهنگ سازمانی، فرهنگ قومی، فرهنگ نژادی و...) و هم دربرگیرنده موضوعات اجتماعی (مانند فرهنگ دفاعی، فرهنگ امنیتی، فرهنگ سیاسی، فرهنگ حقوقی و...) خواهد بود.

در عرصه فرهنگ، پرسش‌های فراوانی پیش روی ما قرار دارد. ساختار این کتاب بر اساس نظم و روابط مفهومی بین همین پرسش‌ها و شیوه‌های پاسخ متناسب به آن‌هاست. برای درک گستره، عمق و روابط متقابل بین پدیده فرهنگ با ابعاد مختلف زندگی اجتماعی انسان، باید به طرح‌واره معقولی دست یافت.

به‌منظور انجام مطالعه‌ای روشمند در قلمرو فرهنگ، نخست باید تصویر درستی از خاستگاه، چیستی و چرایی آن داشت. چنین تصویری، حاصل مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها خواهد بود. برخورداری از تفکری ساختاریافته و روشمند در پاسخ به این پرسش‌ها، علاوه بر ارائه شناختی شفاف‌تر، دریچه‌های جدیدی به‌سوی مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی خواهد گشود.

برخی از این پرسش‌های کلیدی که شاکله اصلی کتاب حاضر را دربر می‌گیرد، عبارت‌اند از:

◉ خاستگاه تاریخی و هندسه معرفتی فرهنگ کجاست؟

◉ معنای لغوی و اصطلاحی فرهنگ چیست؟

◉ عناصر و مؤلفه‌های اساسی فرهنگ کدام‌اند؟

◉ ویژگی‌های فرهنگ چیست؟

◉ کارکردهای مهم فرهنگ کدام‌اند؟

◉ تفاوت فرهنگ با شخصیت چیست؟

◉ تفاوت‌های فرهنگ و تمدن کدام‌اند؟



- » انواع فرهنگ‌ها کدام‌اند؟
- » تفاوت فرهنگ‌های قوی و ضعیف چیست؟
- » بلوغ فرهنگی چیست؟ سرمایه فرهنگی چیست؟
- » آسیب‌شناسی فرهنگی چیست؟
- » گفتمان فرهنگی چیست؟
- » تکثر فرهنگی چیست؟
- » تهاجم فرهنگی چیست؟
- » بحران فرهنگی چیست؟
- » اصلاحات فرهنگی چیست؟
- » فروپاشی فرهنگی چیست؟
- » توسعه فرهنگی چیست؟
- » نظریه‌های مهم فرهنگی کدام‌اند؟ و...

دامنه این پرسش‌ها را هم‌چنان می‌توان گسترش داد. به‌طور قطع، در فرآیند بسط و واکاوی چنین پرسش‌هایی و تلاش برای نیل به پاسخ‌هایی اقتناعی، می‌توان به دسته‌بندی‌ها، گونه‌بندی‌ها، اصل و فرع‌سازی‌ها و اولویت‌بندی‌هایی نیز دست یافت. اگرچه گستردگی قلمرو فرهنگ منجر به پراکندگی مطالعات و تنوع زوایای دید در مطالعات فرهنگی شده است؛ این اثر درصدد است با نگرش به ادبیات و منابع قابل‌دسترس، گوشه‌هایی از این مهم را تحقق بخشد.

ما در این کتاب با طرح برخی از پرسش‌ها و با تلاش برای پاسخ به آن‌ها، بر آنیم تا ضمن دستیابی به شناخت شفاف‌تری از ماهیت یا چیستی و چرایی فرهنگ، زمینه بهتری برای تفکر و تحقیقات آتی پژوهشگران فرهنگی فراهم آوریم.

بدون تردید، کتاب‌ها، مقالات و پژوهش‌های علمی متعدد و متنوعی در زمینه‌های مختلف مرتبط با «فرهنگ» طی دهه‌های اخیر انتشار یافته است که هریک به‌مثابه نوری بر گوشه‌هایی از عرصه فراخ فرهنگ روشنی افکنده است و ضمن پاسخ به برخی از پرسش‌ها، صدها پرسش جدید را با خود به ارمغان آورده است.

در این میان، هیچ اثری قادر نیست حاوی تمامی ابعاد و لایه‌های فرهنگ اجتماعی باشد. صاحب این قلم نیز ضمن قدردانی از نظریه‌پردازان و اندیشمندان حوزه فرهنگ، ملهم از آثار و یافته‌های نویسندگان و پژوهشگران عرصه فرهنگی، در تلاش است محور اصلی مباحث کتاب حاضر را بر «ساختار و کارکردهای فرهنگ اجتماعی» متمرکز سازد.

مهران شمس‌احمر



خاستگاه، مفهوم و عناصر فرهنگ

مقدمه

یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های نظری در مورد فرهنگ، شناسایی نقطه آغازین و خاستگاه تاریخی فرهنگ است. بدیهی است در مقام پاسخ به چنین پرسشی، باید از یافته‌های مردم‌شناسی باستانی مدد گرفت.

زندگی گروهی انسان‌های نخستینی که قادر به انباشت و انتقال تجربه هستند و به تدریج الگوهای را متمایز از حیوانات پیرامونی اتخاذ می‌کنند، نقطه آغازین معقولی برای تحقق مفهوم اولیه فرهنگ به شمار می‌رود که در این فصل به آن خواهیم پرداخت.

در ادامه، پرسش دیگری مبنی بر این که هندسه و خاستگاه معرفت‌شناسی فرهنگ کجاست، مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، برای مطالعه علمی در خصوص فرهنگ، چه رشته‌ها و شاخه‌هایی از علوم انسانی می‌توانند در دستور کار پژوهشی قرار گیرند؟ رشته‌های علوم انسانی بسیار گسترده و دارای زیرشاخه‌های فراوانی است و به دلیل همین تنوع، شایسته است مختصات و کانون اصلی مطالعات علمی و پژوهشی در زمینه فرهنگی، در گام‌های اولیه تعیین شود.

در گام بعدی، باید به معانی لغوی فرهنگ در زبان‌های مختلف نگاهی داشت و ریشه‌های لغوی واژه فرهنگ را مورد بررسی قرار داد. ریشه‌یابی لغوی فرهنگ، تا حدودی مسیر درک مفهومی فرهنگ را هموار خواهد ساخت. تأمل در چستی پدیده فرهنگ و دستیابی به مفهومی اولیه از آن، مستلزم مروری بر تعاریف مختلف فرهنگ است و بدین منظور به برخی از تعاریف اندیشمندان و نظریه‌پردازان از معنا و چستی فرهنگ، اشاره خواهد شد.



در ادامهٔ مباحث این فصل، با استفاده از وجوه مشترک و متمایزی که در تعاریف موجود از فرهنگ مشاهده می‌شود، تعریف جدید و نسبتاً جامعی با توجه به عناصر و خصوصیات مهم پدیدهٔ فرهنگ اجتماعی ارائه خواهد شد که در فصول بعدی با طرح مباحث جدیدتر، این معنای اولیه شرح و بسط بیشتری می‌یابد.

یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی که در این فصل دنبال می‌شود، شناسایی مهم‌ترین عناصر و مؤلفه‌های درون فرهنگی است. عناصر اصلی فرهنگ، شامل مفروضات و باورها، ارزش‌ها، هنجارها، سنت‌ها، آداب و رسوم، زبان‌ها، نمادها، استعاره‌ها، ضرب‌المثل‌ها، ادبیات، هنرها، ادیان و مذاهب، ایدئولوژی، آرمان‌ها و اهداف است که با تأمل در معنا و مفهوم هریک از آن‌ها، در پی دستیابی به تصویر دقیق‌تری از سرشت فرهنگ اجتماعی خواهیم بود.

با شناخت این مؤلفه‌های بنیادین، می‌توان شاکلهٔ کلی فرهنگ اجتماعی را ترسیم کرد. این شناخت، مقدم بر ویژگی‌ها و کارکردهای فرهنگ اجتماعی است که در فصل دوم با شرح و بسط بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرد. مطالعهٔ ماهیت فرهنگ اجتماعی هر جامعه و استخراج خصوصیات انحصاری در هر حوزهٔ فرهنگی، مرزهای هویتی آن را با سایر فرهنگ‌ها نمایان می‌سازد. به عبارت دیگر، خصوصیات فرهنگی یکی از مهم‌ترین خصایل اجتماعی برای هر جامعه‌ای است که به واسطهٔ آن می‌توان مرزهای هویتی جوامع را از هم متمایز ساخت.

هر گروه انسانی در قالب‌های خانواده، سازمان، قوم، نژاد، دین، ملیت و... دارای خصوصیات فرهنگی ویژه‌ای است که آن را از سایر فرهنگ‌ها جدا می‌سازد، اما در این کتاب ما با نگاهی کلی‌تر بر فرهنگ اجتماعی به معنای عام تمرکز خواهیم داشت. در این سطح از تحلیل، می‌توان تا حدودی یافته‌های انتزاعی و علمی را با اطمینان بیشتری به سایر قالب‌های فرهنگی یادشده نیز تعمیم داد.

خاستگاه تاریخی فرهنگ

با مفروض قراردادن یک درک ساده و اولیه از معنای فرهنگ مبتنی بر الگوهای رفتار اجتماعی، نخستین پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود، این است که فرهنگ از کجا آغاز شد؟ در مقام پاسخ به این پرسش، علاوه بر یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی، تأمل در ماهیت و سازوکارهای شکل‌گیری فرهنگ نخستین نیز راهگشاست. سرشت فرهنگ، حاکی از خصلت‌هایی است که ما را در یافتن نقاط آغازین آن راهنمایی می‌کند.

در یک نگاه کلی، باید اذعان کرد فرهنگ پدیده‌ای اجتماعی، بین‌الذهانی، بین‌نسلی و توافقی نانوشته است. مؤلفه‌های فرهنگی و گفتمان‌های فرهنگی، در روابط اجتماعی شکل می‌گیرند و در بستری تاریخی با انتقال بین‌نسلی نهادینه می‌شوند. فرهنگ، حاصل کنش متقابل و روابط روزانهٔ افرادی است که در ارتباط با یکدیگرند.



از این رو، خاستگاه تاریخی و خیزش اولیه فرهنگ را می‌توان به رفتار آن دسته از انسان‌های نخستین نسبت داد که برای انتقال خواسته‌ها و معانی و همچنین تنظیم روابط خود، به یکسری آواها و نشانه‌های معنادار روی آوردند. به عبارت دیگر، اولین فهم‌های مشترکی که در سطحی فراتر از غرایز طبیعی و رفتارهای حیوانی در مورد تهدیدات و فرصت‌های محیطی مورد وفاق گروه‌های انسانی نخستین قرار گرفت و به‌طور نانوشتۀ با نشانه‌سازی و تقسیم‌کارها روابط بینشان تنظیم شد، نقطه پیدایش فرهنگ بود.

همان توافقات و قراردادهای نانوشتۀ درون گروهی در بین انسان‌های اولیه برای ساماندهی روابط متقابل، سکوی خیزش فرهنگی انسان‌ها محسوب می‌شود. در مجموع، انتقال نمادین مفاهیم و معانی با سازوکارهای ابتدایی بین انسان‌ها (از جمله به طریق ایما و اشاره، اصوات، زبان، نشانه‌ها، علائم، تصویرگری، آتش، ضرب‌آهنگ، رقص و بعدها نگارش خطوط و حروف بر روی سنگ‌ها) را می‌توان به‌عنوان نخستین گام‌های فرهنگی انسان زمینی ارزیابی کرد.

فرهنگ نخستین، حاصل مبادله مفاهیم، درهم‌کنش مستمر روابط گروهی و مراودات سامان‌یافته و معنادار گروه‌های اجتماعی است. هنگامی که مغز انسان‌های نخستین از حیث زیست‌شناسی به مرحله‌ای از تکامل دست یافت تا بتواند تجربیات زیستی خود را به دیگران منتقل کند و بر سر آن‌ها به وفاقی گروهی نائل شود، فرهنگ نیز شکل گرفت؛ تجربیاتی که رفته‌رفته به مجموعه‌ای از باورها، آموزه‌ها و قراردادهای گروهی منجر شد. همه این‌ها، نشانه‌هایی از خاستگاه اولیه فرهنگ است.

در پاسخ به این پرسش که «آیا فرهنگ، مختص روابط بین انسان‌ها است یا سایر حیوانات و یا موجودات حیاتی ناشناخته در کره زمین و یا سایر کرات نیز ممکن است در مقایسه با فرهنگ انسان‌ها واجد درجاتی کم‌وبیش از فرهنگ باشند»، نظرات متفاوتی وجود دارد.

از لحاظ منطقی به دلیل محدودیت دانش بشر، هیچ‌گاه نمی‌توان پاسخی جامع و متقن نسبت به این پرسش ارائه داد. ما نه تنها نسبت به وجود حیات (به گونه‌ای مشابه با حیات انسانی و حیوانی در زمین) در سایر کرات اطلاعی نداریم، بلکه هنوز نسبت به الگوها و خصلت‌های رفتاری انواع گروه‌های حیوانی در کره زمین نیز از اطلاعات لازم و کافی برخوردار نیستیم. در همین رابطه، یکی از پژوهشگران دانشگاه انگلیس می‌گوید:

«در دوره‌هایی، دانشمندان علوم اجتماعی، انسان‌ها را تنها گونه‌ای می‌دانستند که فرهنگ را به نمایش می‌گذارد. اما اگر استفاده از زبان و ابزار هر دو نشانه‌هایی از فرهنگ تلقی شوند، باید پذیرفت که گونه‌هایی از حیوانات به دلیل بخشی از توانایی‌های زبانی یا ابزارسازی، دارای برخی از خصوصیات اولیه فرهنگ هستند.



به عنوان مثال، دلفین‌ها و نهنگ‌ها از قابلیت‌های زبانی برخوردارند و در شامپانزه‌ها مشاهده شده است که برای شکار موربانه‌ها از درون لانه‌هایشان، ابزارهایی همانند میله‌های ماهیگیری درست می‌کنند. به نظر می‌رسد، دلفین‌هایی که دماغ‌های بطری‌شکل دارند، امکان ساخت ابزار دارند. در مواردی مشاهده شده است که آن‌ها تکه‌های اسفنج دریایی را می‌شکنند و از آن‌ها برای شکار ماهی‌های کف دریا استفاده می‌کنند.

محققان علوم اخلاقی حتی مشاهده کرده‌اند که برخی از گونه‌های پرندگان مانند بلبل‌ها و برخی دیگر از گونه‌های ماهی نیز سنت‌های فرهنگی آموخته‌شده اجتماعی را از خود به نمایش می‌گذارند.» (Mesoudi: 2011, 195)

با همه این اوصاف، هنوز الگوهای رفتار گروهی گونه‌های حیاتی مختلف، قابل مقایسه با فضیلت فرهنگی انسان‌ها نیست. جوامع انسانی به مدد زبان، اندیشه، انباشت تجربه و انتقال آموزه‌های اجتماعی، مسیر زیادی را در تاریخ طی کرده است. فرهنگ جوامع انسان، شاکله‌ای بسیار بزرگ و مجموعه پیچیده‌ای را دربر می‌گیرد که از الگوهای رفتار جمعی حیوانات فاصله بسیاری دارد.

طبق یک نظریه غالب، «اجداد اولیه ما انسان‌ها از آفریقا آمده‌اند و نود هزار سال را با مهاجرت به هر قاره قابل سکونت در کره زمین سپری کرده‌اند. آنان در طول مسیرهای مهاجرت و در دوران سکونت در مناطق خاص، متناسب با شرایط زیستی مختلف با چالش‌های فراوانی روبرو بوده‌اند و تجربیات متعددی را به دست آورده‌اند... محیط‌های جدید مستلزم ابداع روش‌ها و ابزارهای جدید در انجام کارها بود. این مهم به‌نوبه خود منجر به رشد و توسعه مداوم دانش و مهارت شد که از طریق فرهنگ به نسل‌های بعدی انتقال یافت.» (Mesoudi: 2011, 196)

دانش ما از فرهنگ پیش از تاریخ مدون، محدود است. ما صرفاً می‌توانیم در مورد باورها و تعاملات اجتماعی روزمره انسان‌های نخستین، گمانه‌زنی‌هایی داشته باشیم. قابل استنادترین دانش ما درباره زندگی پیش از تاریخ مکتوب انسان‌ها، برگرفته از کشفیات باستان‌شناسان است؛ یعنی مبتنی بر کشف بسیاری از اشیای مادی و لوازم دفن‌شده و اسکلت‌های باقی‌مانده در لایه‌های زیرین بستر رودخانه‌های قدیمی و اطراف مجاور آن است. البته این اشیای یافت‌شده، محدود به اشیائی هستند که از مواد مقاوم در برابر نیروهای تجزیه طبیعی ساخته شده‌اند.

از میان اشیای به‌جامانده، «ابزارهای سنگی» فراوانی بیشتری دارند و شاید اهمیت آن‌ها به واسطه کارکردشان در تأمین و فرآوری مواد غذایی بوده است. این ابزارهای به‌ظاهر خشن از دیدگاه یک ناظر معمولی در دنیای مدرن، متناسب با زمان خود پیچیده به نظر می‌رسند. با این حال، ساخت چنین ابزارآلاتی نیاز به تفکر، دانش، تجربه، برنامه‌ریزی، شناخت دقیقی از مواد مختلف و مهارت‌های دستی داشته است.



با عبور از یافته‌های باستان‌شناسی و تفحص در تاریخ دور، به دوران پس از اختراع خط و حروف و همچنین آثار مکتوب خواهیم رسید. با نگرش به مستندات مکتوب تاریخی، یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های معرفت‌شناختی و تلاش‌های کلاسیک حوزه فرهنگ را شاید بتوان به فیلسوفان یونان باستان در قبل از میلاد مسیح نسبت داد.

در یونان باستان، سقراط (۴۷۰-۳۹۹ ق.م.م)، افلاطون (۴۲۷-۳۴۸ ق.م.م) و ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م.م) در گردآوری، طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل دانستنی‌ها و معارف قابل دسترس، بسیار کوشیدند و با نبوغ شخصی به فهم زمانه خود سامان دادند که شاید بتوان از آن به عنوان نقطه عطفی در روند تکاملی فرهنگ بشری یاد کرد. آن‌ها آموزه‌هایی را در زمینه‌های مختلف فکری و معرفتی پایه‌گذاری کردند که بعدها منبع الهام‌بخشی برای سایر فرهیختگان و پژوهشگران شد.

از طرفی، سهم سایر حوزه‌های فرهنگی و تمدنی مانند تمدن باستانی ایران، هند و چین نیز در آن مقاطع تاریخی قابل بررسی است؛ لیکن با توجه به ارجاعاتی که در تاریخ علوم و روند تکاملی معارف مشاهده می‌شود، به آثار مدون شرقی کمتر استناد شده است. کمبود ارجاعات پژوهشی به مستندات علمی و میراث فرهنگ شرقی، ضرورتاً دلیلی بر غفلت و یا تأخر فرهنگی شرق نسبت به غرب نیست؛ بلکه در پژوهشی مستقل می‌توان دلایل متعددی را برای چنین کمبودی (در ارجاعات) اقامه کرد.

بنیان‌گذاران اندیشه‌های فلسفی در یونان باستان، نسبت به ساماندهی آموزه‌ها، تجربیات پیشینیان و همچنین ثبت و ضبط دانش زمان بسیار کوشیدند و در مخالفت با آرای فکری مغشوش و مغلطه‌آمیز سوفسطائیان با تکیه بر منطق و مفروضات فلسفی، به تدوین اصول و قواعدی به منظور مقابله با سفسطه‌گری و مغالطه‌های گفتاری و نوشتاری گذشتگان پرداختند و برای درست‌اندیشیدن و سنجش استدلال‌ها، روش‌هایی را تدوین کردند.

همه این تلاش‌های معرفت‌شناسانه، در راستای ساماندهی به مفاهیم و ایجاد نظمی گفتمانی در مراودات بین انسان‌ها بود. تجربیات نظام‌مندی که پایه‌های فرهنگ و تمدن را استوار ساخت و مرزهای زندگی انسانی را از گروه‌های حیوانی شفاف‌تر کرد. بدین ترتیب، خاستگاه معرفت‌شناختی و تلاش‌های کلاسیک در حوزه فرهنگ را می‌توان به آغاز خط و انتقال روشمند افکار و ایده‌های بین افراد و نسل‌ها نسبت داد؛ یعنی هنگامی که امکان گردآوری، انباشت، طبقه‌بندی و معنادارسازی اندیشه‌ها و تجربیات گروه‌های انسانی فراهم شد.

در همین راستا با مرور «خاستگاه فرهنگ در ایران کهن»، درمی‌یابیم واژه «فرهنگ» در متن‌های ایران باستان و متن بازمانده از اوستا، وجود ندارد. لغت فرهنگ برای نخستین بار و به معنای امروزی آن، در مستندات و مکتوبات دوره پارسی میانه (دوره ساسانیان) مشاهده شده است.



از آن زمان، این واژه وارد ادبیات زبان فارسی ایران می‌شود و پیش از آن کلمه‌ای که به معنای «فرهنگ» باشد، در این زبان وجود نداشت. در این دوره در متن‌های پهلوی ساسانی، می‌توان کلمه فرهنگ را مشاهده کرد.

در سه نمونه از متن‌های پارسی میانه به شرح زیر، واژه «فرهنگ» به کار رفته است:

«کتاب «خسرو قبادان و ریدک»، نام کتابی است که «ریدکی» ملقب به خوش‌آرزو و از اشرافیان دربار خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۱ م) آن را به رشته تحریر درآورد. از مطالب این کتاب می‌توان به ذوق و سلیقه اشراف ساسانی و نیز به‌میزان شکوه و جلال دربار خسرو پرویز پی بُرد. همچنین می‌توان اطلاعاتی در مورد وضعیت تعلیم و تربیت در عهد ساسانی (که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی به مدت ۴۲۷ سال بر سرزمین‌های ایران حکومت کردند)، کسب نمود. این کتاب با توجه به بیان نام خوراکی‌ها و طرز تهیه آن‌ها، گل‌ها، سازها، بازی‌ها و سایر موارد، دارای اهمیت است. در فرازی از این کتاب آمده است: «به هنگام به فرهنگستان دادندام و به فرهنگ کردن‌ام سخت شتافتند!»

«در کتاب «خویشکاری ریدکان» نوشتار «پازند» (برگردان اوستایی) که در آن لغت خویشکاری به معنای وظیفه‌شناسی آمده است، وظایف کودکان از زمانی که صبح از خواب برمی‌خیزند و به مکتب‌خانه می‌روند تا زمانی که به خانه بازمی‌گردند، شرح داده شده است. واژه ریدک در اینجا به معنی کودک و نوجوان است.

برخی از اندرزه‌های این کتاب جنبه دینی دارد، مانند آداب تطهیر بامدادی و آداب دینی سر سفره؛ یا جنبه تربیت عمومی، مانند سپردن چشم و گوش و دل و زبان به تعلیم و تربیت در نزد استاد، احترام به رهگذران آشنا در راه مکتب‌خانه، اجرای کارهایی که در منزل به کودک محول می‌شود، نیاززدن پدر و مادر و دیگری که در خانه‌اند و خوش‌رفتاری با آنان و آداب غذا خوردن.

در بخشی از این کتاب، عبارتی به شرح زیر که حاوی واژه فرهنگ است، مشاهده می‌شود:

«اندر دبیرستان، چشم و گوش و دل و زبان ایدون (آن‌چنان) به فرهنگ دارید که چونان از فزازه‌اند اندر راه هوشیارانه و به فرهنگ روید!»

«کارنامه اردشیر بابکان»، کتابی به زبان پارسی میانه است که داستان زندگی اردشیر بابکان، شامل به قدرت رسیدن وی، جنگ با اردوان، شاه اشکانی و نیز بخشی پیرامون جانشین او شاپور و پسر وی هرمز را روایت می‌کند. این اثر، نثری کوتاه با سبکی ساده است که احتمالاً در اواخر روزگار ساسانی در پارس نوشته شده است. در این کتاب نیز واژه فرهنگ به همان معنای امروزی به کار رفته است:

«و چون به داد (سن) هنگام فرهنگ رسید، به دبیری و سواری و دیگر فرهنگ ایدون (آن‌چنان) فرهخت (تربیت شد) که اندر پارس نامی بود.»



برخی از پژوهشگران تاریخی، به استناد منابعی پیش از فردوسی نشان داده‌اند که واژه فرهنگ در متون فارسی مسبوق به سابقه است. از جمله رودکی (۹۴۰-۸۵۹ م) و دقیقی (۹۷۷-۹۳۵ م)، واژه فرهنگ را در اشعار خود آورده‌اند. در تاریخ بلعمی اثر ابوعلی بلعمی از وزرای سلسله سامانیان (۱۰۴۴-۸۷۴ م)، واژه فرهنگ در عبارتی مشاهده می‌شود:

«از مردی و قوت و فرهنگ او نترسیدی و از مهر و وفا و جوانمردی او یادی نکردی!»

در دیباچه شاهنامه ابومنصوری که توسط ابومنصور معمری وزیر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی در سال ۹۵۴ میلادی نگارش شد نیز واژه فرهنگ وجود دارد:

«... و این را شاهنامه نهاند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان، این همه را بدین نامه اندر یابند.»

هم‌زمان با فردوسی (۱۰۲۰-۹۴۰ م)، سخنوران و نویسندگانی چون عنصری، فرخی، منوچهری، اسدی طوسی و کیکاووس و شمشیر نیز واژه فرهنگ را به کار برده‌اند.

واژه «فرهنگ» در ادبیات، فلسفه و کلام ایران زمین ریشه‌ای ژرف دارد، اما باید دید از چه سده‌ای در کتاب‌ها آمده و چه دگرگونی‌هایی پیدا کرده تا به زمانه ما رسیده است؟ دو نگاه و برداشت متفاوت درباره واژه فرهنگ وجود دارد. برخی می‌گویند که در زبان‌های پیش از پهلوی، واژه «فر» یک معنا داشته است و واژه «هنگ» معنایی دیگر داشت و سپس در زبان پهلوی شکل ترکیبی آن پدید آمده است.

آن‌ها «فر» را به معنای بالا و بلندی و سرفرازی در نظر می‌گیرند که در شاهنامه نیز به این معنا فراوان آمده است؛ و «هنگ» را نیز به معنای قصد و آهنگ می‌دانند. از این رو، فرهنگ را می‌توان آهنگ و قصد بلندی کردن، معنا کرد. گروهی نیز بر این باورند که واژه فرهنگ به گونه‌ای ترکیبی در زبان پهلوی وجود داشته است. در بخش‌های بعدی این کتاب، متناسب با مباحث متنوع زبانی پیرامون ریشه لغوی فرهنگ بیشتر سخن خواهیم گفت.

کاربرد واژه فرهنگ در شاهنامه فردوسی

«فريتس وولف» پژوهشگر آلمانی در کتاب فرهنگ شاهنامه، ۹۰ بیت از شاهنامه فردوسی را شناسایی کرده که دارای واژه‌های هم‌خانواده با لغت فرهنگ هستند. از جمله می‌توان به واژه‌های فرهنگ، فرهنگی، فرهنگیان، فرهنگ‌جو، فرهنگ‌وش و فرهنگ اشاره کرد.

چند نمونه از این بیت‌ها که در بخش‌های مختلف شاهنامه وجود دارند، عبارت‌اند از:

ز دانا بیرسید پس دادگر	که فرهنگ بهتر بُود یا گُهر؟
چو هنگام فرهنگ باشد تُرا	به دانایی آهنگ باشد تُرا
چنین داد پاسخ بدو رهنمون	که فرهنگ باشد ز گوهر فزون



به یاد آیدم فر (شکوه) و اورنگِ (تخت شاهی) او
 بی‌آزاری و سودمندی گزین
 به فرهنگیان ده مرا از نخست
 تو دادی مرا فر و فرهنگ و رأی
 جهاندارِ بیدارِ فرهنگ‌جوئی
 هنرمند و جمهور و فرهنگ‌جوئی
 پیاموخت فرهنگ و شد بر منش
 هر آن کس که هستند فرهنگ‌وش
 چنان‌ت به فرهنگم (تربیت‌کردن) ای بدنهاد
 کز ایشان، همی دانش آموختیم
 گهر بی‌هنر زار و خوار است و سُست
 بزرگی و دیهیم (تاج) و فرهنگِ او
 که این است فرهنگ و آیین و دین
 چو آموختم زند و استا درست
 تو باشی به هر نیک و بد رهنمای
 بماند همه ساله با آبروی
 سرافراز و بادانش و آب روی
 برآمد ز بیغاره (ملامت) و سرزنش
 که باشد ورا مایه صد بارکش
 که ناری دگر باره ایران به یاد
 به فرهنگ، دل‌ها برافروختیم
 به فرهنگ باشد روان، تندرست

در اشعار فردوسی از واژه فرهنگ و هم‌خانواده‌های آن، معانی تربیت، آموختن، فراگرفتن، آموزش عالی، دانایی، خردورزی، فرهیختگی، حکیم، طالب علم، دانش‌اندوزی و ادب کردن استنباط می‌شود. در این بیت‌ها، فردوسی هنگام کاربرد واژه فرهنگ، آن را گونه‌ای برتری و شایستگی اخلاقی می‌داند و ارزشی نهفته برای آن در نظر می‌گیرد. او از فرهنگ خوب و بد سخن نمی‌گوید، بلکه از دید او فرهنگ همواره نیک و پسندیده است.

بعدها در آثار سعدی (۱۲۹۱-۱۲۱۰م) و همچنین در آثار سایر فیلسوفان و شاعران فارسی‌زبان نیز بارها واژه فرهنگ و یا واژگان هم‌خانواده با فرهنگ با همین معنایی که ما امروزه در زبان و ادبیات فارسی آن را درک می‌کنیم، مشاهده می‌شود. همه این‌ها نشان می‌دهد واژه فرهنگ به گونه‌ای که امروزه در زبان و ادبیات فارسی به کار می‌رود، از زمان خسرو پرویز در دوران ساسانی تاکنون دارای قدمتی بیش از ۱۳۹۰ سال است. پیش از آن نیز ممکن است در منابعی از واژه فرهنگ استفاده شده باشد، اما شاید پژوهشی پیرامون آن صورت نگرفته و یا اینکه به معنای دیگری رایج بوده است. واژه «Culture» یا فرهنگ به مفهوم نوین آن، در غرب نیز سابقه تاریخی و مدون زیادی ندارد. هنگامی که مفهوم فرهنگ یا کالچر برای نخستین بار در سده‌های هجده و نوزده میلادی در اروپا به کار گرفته شد، با همان معنای لغوی بر فرآیند کشت و زرع یا ترویج در کشاورزی و باغبانی دلالت داشت. در آغاز سده نوزده میلادی، این مفهوم بر بهبود یا پالایش و تهذیب نفس در افراد تحت‌تعلیم استوار بود و سپس بر تأمین آرزوهای ملی یا آرمان‌ها دلالت داشت. در نیمه سده نوزده میلادی، برخی از دانشمندان واژه فرهنگ را برای ارجاع به ظرفیت جهان‌شمول بشری اطلاق کردند.



«ادوارد تایلور» انسان‌شناس اهل بریتانیا، برای نخستین‌بار در سال ۱۸۷۱ فرهنگ را با تمدن مقایسه کرد و این دو مفهوم را کلیتی درهم‌تنیده دانست که شامل دین، هنر، اخلاق و هرگونه توانایی است و آدمی می‌تواند آن را به دست آورد. بعدها «کلاکر» نیز فرهنگ را درکل مفهومی وصف‌گرایانه به معنای گنجینه‌ای انباشته از آفرینندگی‌های بشر تلقی کرد.

از این‌رو، کتاب‌ها، نقاشی‌ها، بناها و نیز دانش هماهنگ کردن خود با محیط و همچنین آداب و فضیلت‌های اخلاقی و دستورهای شایست و ناشایست، همگی جزئی از فرهنگ به شمار می‌رود. «مایرس» نیز فرهنگ را آن چیزی دانست که از گذشته آدمی به جای مانده است و بر اکنون و آینده او تأثیر می‌گذارد. این تعاریف، تنها بخشی از سرشت فرهنگ را نمایان می‌سازند و ما در بخش‌های بعدی کتاب، به تعاریف دقیق‌تری از ماهیت فرهنگ خواهیم پرداخت.

هندسه معرفتی فرهنگ

همان‌طور که گفته شد، از واژه فرهنگ، مفهومی بسیار گسترده، عمیق و پیچیده‌ای استنباط می‌شود، زیرا با همه ابعاد و بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی انسان در تعامل است. فرهنگ دامنه خود را به تمامی عرصه‌های ذهنی و عینی گسترانده است. پژوهش و تحقیق در زمینه پدیده فرهنگ را می‌توان در دو طبقه کلی پژوهش‌های فلسفی فرهنگ و تحقیقات علوم تجربی فرهنگ تقسیم کرد. بررسی این دو حوزه، هندسه معرفتی فرهنگ را نمایان‌تر خواهد ساخت.

الف. فلسفه فرهنگ

فلسفه فرهنگ، یکی از گرایش‌های نسبتاً جدید در حوزه فلسفه است؛ همگرایی این دو (یعنی فلسفه و فرهنگ)، می‌تواند ما را به شناخت هم‌زمان فرهنگ باستانی و فرهنگ معاصر، رهنمون سازد. فلسفه فرهنگ، عناصر و مواد اندیشه و پژوهش خود را از سویی با رجوع به فیلسوفان بزرگ و از سوی دیگر، از حوزه مطالعات و پژوهش‌های علوم انسانی و حتی علوم طبیعی فراهم کرده است. فلسفه تاریخ، انسان‌شناسی فلسفی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زیست‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی هر کدام به‌نحوی بستر تأملات در زمینه فلسفه فرهنگ را هموار کرده‌اند. به همین دلیل، در فلسفه فرهنگ بیش از هر گرایش دیگر فلسفه، زمینه دادوستد بین فلسفه و علوم انسانی فراهم شده است.

تحولات جهانی در دهه‌های اخیر و اهمیت یافتن هرچه بیشتر تلاقی‌های فرهنگی و تکثر فرهنگ‌ها، باعث توجه بیشتر به موضوع فرهنگ در فلسفه شده است. فلسفه فرهنگ، نوعی از پژوهش‌های فلسفه مضاف و کاربردی است که با مبنا قرار دادن یک سلسله از مفروضات و گزاره‌های مورد قبول در برخی از مکاتب فلسفی بزرگ دنیا، اقدام به طرح پرسش‌هایی کلی در زمینه فرهنگ می‌کند.



برخی از این پرسش‌ها امکان آزمون‌پذیری را در شاخه‌های مختلف علمی-تجربی فرهنگ به دست می‌آورند و برخی همچنان در سطح انتزاعی و با استدلال‌های عقلی صرف، به توصیفاتی کلان از ماهیت، کارکردها، روندهای تاریخی، همزیستی و یا تقابل‌های فرهنگی و قواعد ناظر بر زایش و یا فروپاشی فرهنگ‌ها می‌پردازند. همین تحلیل‌های نظری کلان، بخش ارزشمندی از معارف بشری است که به تدریج بستر مطالعات بیشتری را در علوم تجربی مرتبط با پدیده فرهنگ فراهم می‌سازد. فلسفه فرهنگ به دلیل ارائه مفروضات و اصول پایه در مطالعات فرهنگی، مقدم بر تحقیقات علمی-تجربی فرهنگی است. چنانچه مبانی نظری فلسفه فرهنگ از پایه‌های منطقی و تئوریک محکمی برخوردار نباشد، نتایج حاصل از تحقیقات علمی-تجربی فرهنگی نیز چندان قابل اعتماد نخواهند بود. فلسفه فرهنگ، به‌نوعی هست‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی قابل‌قبولی را در بدو مطالعات علمی-تجربی فرهنگی در اختیار قرار می‌دهد.

فلسفه فرهنگ، سنتی فلسفی است که با اندیشه «یوهان هردر» (۱۸۰۴-۱۷۴۴) آغاز شده و در دهه‌های اخیر به موضوعی کانونی در فلسفه آلمان تبدیل شده است. او معتقد بود فلسفه باید از مباحث انتزاعی فاصله گیرد و به موضوعات انضمامی و کاربردی نزدیک‌تر شود. بر این اساس، فلسفه فرهنگ در سطحی کلی و تا حدودی به‌طور انتزاعی، به چیستی و چرایی فرهنگ، طلوع و غروب فرهنگ‌ها، مراودات فرهنگی، وحدت و کثرت فرهنگی، نقد فرهنگی، آسیب‌شناسی فرهنگی و راه‌های کلی برون‌رفت از مسائل و بحران‌های فرهنگی می‌پردازد.

مطالعات فلسفه فرهنگ، معطوف به آن دسته از پژوهش‌های فرهنگی است که مبتنی بر مفروضات و مفاهیمی کلی بوده و درصدد پاسخ به پرسش‌هایی است که امکان آزمون‌پذیری و یا ابطال‌پذیری آن‌ها (دست‌کم در شرایط حاضر) ممکن نیست. اما علم تجربی فرهنگ در حوزه‌هایی محدود به دنبال پاسخ به پرسش‌هایی جزئی‌تر و دقیق‌تر است که در برخی موارد امکان کمی‌سازی متغیرها متصور است و یا امکان توصیف کیفی قابل‌قبولی از روابط بین مؤلفه‌های درون فرهنگی و برون فرهنگی وجود دارد. فلسفه فرهنگ مقدم بر علوم تجربی فرهنگ است، زیرا دومی مفروضات و پایه‌های نظری خود را از حوزه فلسفه فرهنگ دریافت می‌کند. به عبارت دیگر، فلسفه فرهنگ و علوم تجربی فرهنگ در امتداد یکدیگر قرار دارند و مکمل هم هستند.

سطح فلسفی فرهنگ همانند سطح علمی-تجربی آن، دارای نظریات و مبانی تئوریک خاص خود است. در یک دسته‌بندی کلی، شاید بتوان رد پای مکاتب فلسفی اثبات‌گرایی، اگزیستانسیالیسم، هرمنوتیک، پدیدارشناسی و مکتب انتقادی را در زمینه هست‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تحقیقات فرهنگی ملاحظه کرد. هریک از این مکاتب، رویکردهای متمایزی را پیش روی محققین می‌گشایند؛ زیرا از هست‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی‌های متمایزی برخوردارند.



ب. علوم تجربی فرهنگ

درهم‌تنیدگی و آمیختگی فرهنگ با تمامی شئون زندگی انسان، نشان می‌دهد که ردپای آن در حوزه‌های مختلف معرفتی قابل رهگیری است. به عبارت دیگر، برای شناخت ماهیت چندبُعدی فرهنگ باید هم‌زمان از حوزه‌های دانشی مختلف بهره گرفت. تحقیق پیرامون ساختار و کارکردهای متنوع فرهنگ، در هر حال باب پژوهش میان‌رشته‌ای را به روی ما می‌گشاید.

یکی از مباحث مهم در مطالعات علوم تجربی طی دهه‌های اخیر، مبحث میان‌رشته‌ای بودن و چگونگی تلفیق موضوعات علوم مختلف و دستاوردهای آن‌ها برای ایجاد شناخت بهتر و کامل‌تر از پدیده‌های علمی است. میان‌رشته‌ی، به عنوان راه‌حلی برای فرارفتن از مرزهای سنتی دانش‌ها و نزدیک‌تر کردن هر چه بیشتر علوم مختلف است.

تفکیک‌ها و رشته‌ای بودن علوم، حاصل تقسیم‌کار منطقی و تاریخی میان حوزه‌های معرفتی بود. میان‌رشته‌ی نیز راه‌حلی برای فراتر رفتن از محدودیت‌های این تقسیم‌کار سنتی است. تفکیک‌های اعتباری بین شاخه‌های علمی اگرچه به تعمیق مطالعات و پرداخت‌های دقیق‌تر تئوریک در هر شاخه منجر شد، لیکن از روابط متقابل بین موضوعات مشترک در شاخه‌های متنوع علمی غفلت کرد. از این رو، جستجوی پاسخ برخی پرسش‌های علمی مستلزم عبور از مرزهای اعتباری بین شاخه‌های مختلف علمی بود.

با رشد و توسعه فهم هست‌شناسانه پژوهشگران، پرسش‌های جدیدی خلق می‌شوند که امکان تحقیق و تفحص برای دستیابی به پاسخ آن‌ها در یک رشته خاص علمی متصور نخواهد بود. تحقیق در رابطه با فرهنگ، به مثابه پدیده‌ای چندبُعدی و فراگیر در زندگی اجتماعی انسان نیز مستلزم نگاهی میان‌رشته‌ای است.

فعالیت علمی میان‌رشته‌ای، زمانی معنا پیدا می‌کند که شناخت و فهم علمی و دقیق پدیده یا مسئله‌ای پیچیده یا ناشناخته (که از ظرفیت و دانش یک رشته علمی یا تخصص نظری خارج است)، هدف محقق باشد. به عبارت دیگر، قلمرو پرسش‌ها و متغیرهای پژوهش به گونه‌ای است که یک شاخه علمی خاص توان تأمین مبانی نظری آن را ندارد و محقق ناگزیر است برای تبیین مشاهدات و یافته‌های خود از چندین شاخه علمی به‌طور هم‌زمان بهره‌مند گردد.

«دانش‌های میان‌رشته‌ای» به تناسب نیازهای جدید و تخصص‌های نوظهور، از مرزهای سنتی رشته‌های دانشگاهی یا مکاتب فکری گذر می‌کنند. از این رو، علومی که با تلفیق چند علم گوناگون ایجاد می‌شوند را دانش‌های میان‌رشته‌ای می‌نامند. تحلیل محتوایی بسیاری از کارهای پژوهشی در حوزه فرهنگ، نشان می‌دهد که این حوزه معرفتی به‌طور هم‌زمان از رشته‌ها و شاخه‌های مختلف علمی بهره‌مند بوده است.



در آینده، جهت‌گیری‌های میان‌رشته‌ای در تحقیقات علوم انسانی، نه به‌عنوان یک انتخاب، بلکه یک اجبار و الزام خواهد بود. برای درک بهتر مختصات هندسی قلمرو تحقیقات و پژوهش‌های فرهنگی، باید نگاهی به انشعابات و زیرگروه‌های علوم انسانی و پس‌از آن به زیرشاخه‌های علوم اجتماعی داشته باشیم.

علوم انسانی نیز همانند علوم طبیعی، حسب موضوعات مطالعاتی در هر کشور و متناسب با سیاست‌های کلان آموزش عالی، به زیرگروه‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند. در رشته‌های علمی و دانشگاهی ایران، رشته‌های علوم انسانی به پنج گروه کلی دسته‌بندی می‌شوند:

« گروه نخست: زبان، ادبیات، حقوق، فلسفه، دین و... »

« گروه دوم: علوم اجتماعی، علوم ارتباطات و... »

« گروه سوم: علوم اقتصادی، مدیریت، گردشگری، بیمه، بانکداری و... »

« گروه چهارم: علوم سیاسی، امنیتی، نظامی، انتظامی، تاریخ، جغرافیا و... »

« گروه پنجم: علوم روانشناسی، تربیتی، مشاوره، دبیری و... »

از منظر آموزشی و انتقال مبانی نظری پایه شاید بتوان به این گروه‌بندی‌ها وفادار ماند، اما از نظر پژوهشی به چنین تفکیک‌های اعتباری نمی‌توان چندان پایبند بود. مطالعات و تحقیقات میان‌رشته‌ای تا حدود زیادی از دیوارهای این گروه‌بندی‌های آموزشی عبور کرده است. پژوهش‌های فرهنگی اساساً در زیرشاخه‌های حوزه علوم اجتماعی جانمایی می‌شوند، اما همین زیرشاخه‌ها در عمل با سایر مبانی نظری در گروه‌بندی‌های آموزشی دارای مبادلات نظری هستند. زیرشاخه‌های اصلی علوم اجتماعی از حیث تحقیق و پژوهش، غالباً به‌صورت زیر دسته‌بندی می‌شوند:

جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی، مردم‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ‌اجتماعی، باستان‌شناسی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی، جغرافیای انسانی، ادیان و الهیات، زبان‌شناسی، مدیریت و روانشناسی اجتماعی که شرح و تفسیر تمامی آن‌ها خارج از اهداف این کتاب است و در اینجا تنها به چند رشته نزدیک‌تر به تحقیقات و پژوهش‌های فرهنگی، به‌اختصار نگاهی خواهیم داشت.

بانگ‌رَش به ماهیت پژوهش‌های فرهنگی، بخش عمده‌ای از آن در قلمرو دانشی حوزه علوم اجتماعی متمرکز شده است؛ اما در عین حال، به دلیل ضرورت مطالعات بین‌رشته‌ای حسب مورد و متناسب با سؤال تحقیق بین زیرشاخه‌های علوم اجتماعی با سایر موضوعات علوم انسانی و بعضاً با موضوعات علوم طبیعی و تحقیقات زیستی نیز تداخل پژوهشی خواهد یافت. به عبارت دیگر، پژوهش‌های فرهنگی نه تنها با زیر شاخه‌های علوم اجتماعی (از گروه دوم تقسیم‌بندی نظام آموزشی)، بلکه با چهار گروه دیگر علوم انسانی (براساس تقسیم‌بندی آموزشی رشته‌ها) مرابوده تحقیقاتی دارد. علاوه بر آن با علوم طبیعی و زیست‌شناسی نیز بده‌وبستان پژوهشی دارد.



شاخه‌ها و زیرشاخه‌های علمی نزدیک به پژوهش‌های فرهنگی در علوم اجتماعی

❶ **جامعه‌شناسی:** جامعه‌شناسی، مطالعه و بررسی ساختارها، قوانین و فرایندهای اجتماعی است که مردم را نه تنها به عنوان افراد و اشخاص، بلکه به عنوان اعضای انجمن‌ها، گروه‌ها و نهادهای اجتماعی شناسانده و مورد بررسی قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی مطالعه زندگی اجتماعی گروه‌ها و جوامع انسانی است. دامنه جامعه‌شناسی بسیار گسترده است و از تحلیل برخوردهای گذرا بین افراد در خیابان تا بررسی فرایندهای اجتماعی جهانی را دربر می‌گیرد.

جامعه‌شناسی، بخشی از علوم اجتماعی و دانش بررسی جامع پدیده‌های اجتماع است. این رشته علمی به بررسی جوامع بشری، برهم‌کنش‌های آن‌ها و فرایندهایی که جوامع را در وضعیت جاری‌شان نگاه داشته یا تغییر می‌دهد، می‌پردازد. هدف این حوزه علمی، پرداختن به تجزیه جامعه به بخش‌های تشکیل‌دهنده‌اش مانند انجمن‌ها، نهادها، گروه‌های هم‌جنس، هم‌نژاد، یا هم‌سن و بررسی نحوه برهم‌کنش فعال این اجزا با همدیگر است.

علاوه بر این‌ها، این علم موضوعاتی مانند طبقات اجتماعی، نابرابری‌های اجتماعی، شکاف‌های اجتماعی، جنبش‌های اجتماعی، تغییرات اجتماعی و همچنین بی‌نظمی‌هایی مانند جرم، انحراف و انقلاب را مورد تحقیق قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی، علم شناخت جامعه و همچنین ساختارها، روابط درون آن، نهادهای آن و واقعیت‌های اجتماعی است.

انسان‌ها بیشتر عمرشان را در گروه‌ها زندگی می‌کنند؛ آن‌ها به عنوان اعضای خانواده، ساکنان یک محله یا شهر، اعضای یک گروه خاص اجتماعی یا اقتصادی و یا مذهبی و قومی نیز به عنوان شهروندان یک ملت با یکدیگر رابطه دارند. انسان‌ها حتی اگر به عضویت خود در گروه یا گروه‌هایی آگاهی نداشته باشند، همچنان به روش‌هایی فکر و رفتار می‌کنند که دست‌کم بخشی از آن افکار و اعمال ناشی از عضویت در گروه یا گروه‌هایی خاص است. نوع لباسی که آدم‌ها می‌پوشند، نوع خوراک و نحوه خوردن آن‌ها، عقاید و ارزش‌هایشان و رسومی که رعایت می‌کنند، غالباً تحت تأثیر عضویت آنان در گروه‌های گوناگون است.

یکی از اهداف عمده جامعه‌شناسی همانند سایر رشته‌های علوم انسانی، توصیف و پیش‌بینی رفتار اجتماعی و کنترل و نظارت بر آن است. این هدف در جامعه نوین به صورت‌های گوناگونی تحقق می‌یابد. همچنین جامعه‌شناسی به کاهش تعصب‌ها و پیش‌داوری‌هایی که مانع انعطاف‌پذیری بیشتر انسان‌ها در برخورد با موقعیت‌های تازه می‌شوند، کمک می‌کند.

رشته جامعه‌شناسی از نظر آکادمیک و حوزه‌های پژوهشی، به زیربخش‌های مختلفی مانند جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی، فرهنگ، هنر، دین، سیاسی، انقلاب، توسعه، ارتباطات، روانشناسی اجتماعی، خانواده، انحرافات، سازمان‌ها، کار، صنعت، شهری، روستایی، مهاجرت، گردشگری و... تقسیم می‌شود.



همان‌طور که گفته شد، تحقیق و پژوهش در سطح فلسفی و یا علمی - تجربی پدیده فرهنگ، اساساً چندبُعدی است و به همین دلیل مستلزم بهره‌مندی از مطالعات میان‌رشته‌ای است. در پژوهش‌های فرهنگی تا حد امکان باید از صدور گزاره‌های قطعی فرازمانی و فرامکانی اجتناب ورزید، زیرا فرهنگ واقعی در متن زندگی جاری گروه‌های اجتماعی، پویا و متحول است. لذا با استفاده از زیرشاخه‌های دانش جامعه‌شناسی، می‌توان به پاره‌ای از مباحث و گزاره‌های علمی حوزه فرهنگ پرداخت.

دانش «جامعه‌شناسی فرهنگ»، غالباً بر چگونگی شکل‌گیری، رشد، تعالی و یا فروپاشی فرهنگ در بستر تعاملات گروه‌های مختلف اجتماعی متمرکز است. تأثیر متقابل بین ساختارها و کارکردهای جامعه با فرهنگ، می‌تواند بخشی از مهم‌ترین تحقیقات «جامعه‌شناسی فرهنگ» را در برگیرد.

خانواده، طایفه، عشیره، قوم، قبیله، روستا، شهر، سازمان، نهادهای اجتماعی و مدنی، مدرسه، دانشگاه، رسانه‌ها و... هریک به‌نوعی در ایجاد، تقویت، تضعیف و نهایتاً در نسخ ضمنی و یا صریح یک فرهنگ می‌توانند مؤثر باشند. «جامعه‌شناسی فرهنگ»، به دنبال تبیین الگوهای نظری و استخراج مدل‌های تحلیلی ناظر بر همین مراودات بین فرهنگ و جامعه به روش‌های کلاسیک است.

از سال ۱۹۸۵ پس از کارهای پژوهشی جفری الگزنادر، بین «جامعه‌شناسی فرهنگ» و «جامعه‌شناسی فرهنگی» تمایز ایجاد شد. جامعه‌شناسی فرهنگ در رابطه با موضوعات مرسوم در جامعه و فرهنگ و همچنین مبتنی بر رویکردهای علمی کلاسیک و غالباً با استفاده از روش‌شناسی‌های اثبات‌گرایانه به پژوهش‌های فرهنگی می‌پردازد، در حالی که جامعه‌شناسی فرهنگی خود را با تحولات اجتماعی جدید سازگار ساخته و متناسب با مسائل و چالش‌های نوین اجتماعی و فرهنگی با ترکیبی از روش‌های پژوهشی کمی و کیفی در تولید دانش‌های نظری و سیاست‌های کاربردی تلاش می‌کند.

جامعه‌شناسی فرهنگی، رویکردی نوکارکردگرایانه، چندبُعدی و میان‌رشته‌ای است که منجر به تولید نظریات علمی و قواعد سیاسی در عرصه فرهنگی می‌گردد.

«جامعه‌شناسی فرهنگی الگزنادر، مطالعه انواع ساختارهای فرهنگی است. به تعبیر او، این رشته در پی چرخش زبانی در فلسفه، کشف دوباره هرمنوتیک، انقلاب ساختارگرایی در علوم انسانی، انقلاب نمادین در انسان‌شناسی و چرخش فرهنگی در تاریخ‌نگاری آمریکایی شکل گرفته است. از سوی دیگر، به نظر الگزنادر، نظام فرهنگی مجموعه‌ای از ساختارهاست و این ساختارها در انواع متفاوتی دیده می‌شوند. از طریق فهم ساختار فرهنگی، می‌توان به تشریح تضادهای اجتماعی و بحران‌ها پرداخت. برای فهم ساختار فرهنگی نیاز به شناخت آرایش سلسله‌مراتب فضای فرهنگی وجود دارد. به عبارتی، وی معتقد است آنچه فرهنگ را تشکیل می‌دهد، معنا است و معنا خود دارای ساختارهای درونی است که او آن را ساختار فرهنگ می‌نامد. ساختارهای درونی معنا یا ساختارهای فرهنگ هستند که سبب می‌شوند آدمیان برانگیخته و دست به کنش بزنند.» (جهان‌بخش گنجه، ۱۳۹۶)



از این منظر، فرهنگ دارای ساختار معنایی و درونی پیچیده‌ای است که به کُنش‌های اجتماعی شکل، جهت و معنا می‌دهد؛ لذا نمی‌توان نقش بی‌بدیل فرهنگ را در تحلیل کُنش‌های اجتماعی نادیده انگاشت. جامعه‌شناسی فرهنگی، درصدد ایجاد پیوندهای جدیدی بین ادبیات، علوم انسانی و علوم اجتماعی است. بدین منظور، جامعه‌شناسی فرهنگی روش‌های هرمنوتیکی و تحلیل‌های ساختاری را به‌طور هم‌زمان مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، روش‌شناسی جامعه‌شناسی فرهنگی محل الحاق دو اندیشه فلسفه قاره‌ای و فلسفه تحلیلی است و در تلاش است تا رویکردهای انتزاعی و انضمامی عرصه فرهنگ را یکپارچه نماید.

جامعه‌شناسی فرهنگی، ریشه در نظریات مارکسیستی دارد، اما به شیوه‌ای متمایز راه علمی خود را ادامه می‌دهد. در این شاخه علمی، فرهنگ غالباً متغیری مستقل تلقی می‌شود و تأثیر عناصر فرهنگی بر سایر مقولات اجتماعی مورد بررسی و پژوهش قرار می‌گیرد.

مطالعه فرهنگ حاکم بر جوامع، مطالعه علمی زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی، مطالعه ریشه‌ها و پیامد رفتارهای اجتماعی با تأکید بر فرهنگ، تحقیق و تفحص پیرامون رمزگذاری و رمزگشایی، ارزیابی نقش معنا در صورت‌بندی و جهت‌دهی به روابط اجتماعی و... از جمله موضوعات پژوهشی در شاخه جامعه‌شناسی فرهنگی است. در فصل چهارم این کتاب پیرامون نظریات و دستاوردهای جامعه‌شناسی فرهنگی جفری الگرنادر، تأمل بیشتری خواهیم داشت.

❶ **تاریخ اجتماعی:** رشته علمی تاریخ اجتماعی، وقایع مهم اجتماعی را برحسب زمان وقوع و محل وقوع آن مطالعه می‌کند و بر اساس موضوعات مورد مطالعه خود، به شعب دینی، ادبی، سیاسی، هنری، فلسفه و فرهنگ قابل تقسیم است. پژوهش‌های تاریخ اجتماعی، از نظر روش‌شناسی می‌تواند در یک مقطع از تاریخ و یا به‌طور طولی صورت گیرد؛ یعنی علاوه بر امکان توصیف خصوصیات یک یا چند مؤلفه فرهنگی در یک مقطع مشخص از تاریخ، می‌تواند روند تحولات تاریخی و فرازوفرودهای مؤلفه فرهنگی خاصی را در گذر زمان مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

از آنجاکه تاریخ به مطالعه اجتماعات در گذشته می‌پردازد، می‌توان آن را در ردیف علوم اجتماعی قرار داد. تاریخ در روشن‌شدن سوابق زندگی اجتماعی و اثر آن در وضع فعلی در کلیه شئون جامعه باید مورد توجه جامعه‌شناسی باشد، زیرا افراد و گروه‌ها را نمی‌توانیم جدا از گذشته آن‌ها مورد مطالعه قرار دهیم. مطالعه به روش تاریخی، روشن خواهد کرد که مردم در دوران مختلف و در نقاط گوناگون دنیا دارای چه عقاید و آرای فلسفی، علمی، سیاسی، دفاعی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... بوده‌اند و در این دوره‌ها درباره امور جهان و زندگی اجتماعی چگونه فکر می‌کردند؟ زندگی و نحوه معیشت آن‌ها چگونه بوده است؟ اشکال حکومت و سازمان‌های اداره اجتماع چگونه بوده و چه تحولاتی در درون آن‌ها پدید آمده است؟



پژوهش‌های تاریخ اجتماعی، پس‌رویدادی است و محقق با فاصله زمانی و غالباً بدون وجود منابع معتبر دست اول (یعنی بدون امکان دسترسی به شاهدان عینی)، ناگزیر است از طریق گردآوری و اعتبارسنجی منابع تاریخی دست دوم (یعنی با استفاده از آثار و مستندات به‌جامانده از گذشته) بررسی‌های خود را نسبت به وقایع گذشته انجام دهد. این در حالی است که بسیاری از این نوشته‌ها و مستندات تاریخی، با رویکردی تک‌ساحتی و با قلم صاحبان قدرت و حاکمان سیاسی به رشته تحریر درآمده‌اند که ممکن است بسیاری از حقایق را کتمان کرده باشند و هر قدر به گذشته‌های دورتر مراجعه شود، از تعداد منابع معتبر نیز کاسته می‌شود.

با همه این توصیفات، مطالعات تاریخ اجتماعی همچنان به‌عنوان یک رشته علمی، سازوکارهای لازم را برای پالایش داده‌ها و اطلاعات و مستندات تاریخی دارد. رشته تاریخ اجتماعی، رویکردی علمی نسبت به سیر تطور، گفتمان‌های غالب و مغلوب، نقاط عطف، دلایل شکوفایی و یا فروپاشی فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست. پژوهشگرانی که در ابعاد مختلف حوزه فرهنگ به دنبال تبارشناسی و دیرینه‌شناسی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها هستند، به روش‌ها و نتایج حاصل از مطالعات تاریخ اجتماعی نیازمند خواهند بود.

❶ جمعیت‌شناسی: جمعیت‌شناسی، یکی از رشته‌های علوم اجتماعی است که ساخت، ترکیب، افزایش، کاهش و تحولات جمعیت را مورد مطالعه قرار می‌دهد. تحولات جمعیت را می‌توان به دو دسته حرکت در مکان و حرکت در زمان تقسیم کرد. حرکت در مکان، شامل مهاجرت‌های دائمی، موقتی (فصلی) و نیز مهاجرت‌های خارجی یا بین‌المللی است. حرکت در زمان، شامل اموری مثل رشد جمعیت، میزان موالید، مرگ‌ومیر و از این قبیل می‌شود.

جمعیت‌شناسی (Demography)، نخستین بار در سال ۱۸۵۵ توسط یک نویسنده فرانسوی به نام «آشیل گیار» در کتاب «اصول آمار انسانی یا دموگرافی تطبیقی» به کار رفت. بنا به توصیه او، تاریخ طبیعی و اجتماعی نوع بشر، باید با شناخت ریاضی درباره جمعیت، حرکات و وضع جسمانی، بدنی، عقلانی و اخلاقی آن در دموگرافی مورد بررسی قرار گیرد.

جمعیت‌شناسی، یکی از رشته‌های علوم اجتماعی و مطالعه کمی جمعیت‌های بزرگ در حال تغییر انسانی است و با حجم جمعیت و ترکیب و توزیع جمعیت سروکار دارد. این دانش به بررسی باروری، مرگ‌ومیر و مهاجرت می‌پردازد. بخش‌هایی از این دانش که امروزه اهمیت بسیاری یافته، عبارت است از: مطالعات تطبیقی نرخ رشد، افزایش و یا کاهش جمعیت، رابطه بین جمعیت با رشد و توسعه پایدار اقتصادی، نقش خانواده، تراکم شهرها، مهاجرت‌های غیرقانونی، آمایش سرزمینی جمعیت و غیره. درواقع، این رشته علمی به بررسی اندازه، ساختار و چگونگی توزیع جمعیت‌ها و تغییرات آن‌ها (یعنی قبض و بسط جمعیتی) در پاسخ به روندهای تولد، مرگ، مهاجرت و سالخوردگی می‌پردازد.



اطلاعات جمعیت‌شناسی، می‌تواند برای شناخت کل جمعیت یک جامعه به کار رود و یا به‌طور خاص برای گروه‌های جمعیتی ویژه‌ای بر اساس سطح سواد، مذهب، نژاد، ملیت، تقاضای بازار و غیره مورد استفاده قرار گیرد. بسیاری از رشته‌های علمی، حسب مورد به‌نوعی نیازمند بخش‌هایی از دانش و یافته‌های جمعیت‌شناسی هستند.

یافته‌های جمعیت‌شناسی اساساً به‌عنوان پایه برنامه‌ریزی‌های راهبردی، جامع و بلندمدت دولت‌ها و سازمان‌ها قرار می‌گیرد. به همین دلیل، آمارهای مستند جمعیت‌شناسی به‌مثابه پشتوانه بسیاری از سیاست‌های حاکمیتی و احزاب سیاسی تلقی می‌گردد. علاوه بر آن، در سطح شرکت‌های تجاری و صنعتی نیز مباحث جمعیت‌شناسی و نتایج تحقیقات میدانی آن، در بازاریابی حرفه‌ای و استخراج کم‌وکیف تقاضاها برای یک محصول یا خدمات خاص موضوعیت می‌یابد. در همین راستا، جای پای بررسی‌های جمعیت‌شناختی را در طرح‌های امکان‌سنجی پروژه‌ها، طرح‌های توجیه اقتصادی کسب‌وکارها و یا طرح‌های تجزیه‌وتحلیل بازار می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد.

جمعیت‌شناس با استفاده از آمار و ریاضیات، کمیات جمعیتی را مورد بحث قرار می‌دهد. البته مطالعه جمعیت‌ها بدون توجه به ساخت و سازمان‌های جامعه و نظام ارزش‌ها ممکن نیست و از طرف دیگر، اغلب مطالعات جامعه‌شناسی نیز با مسائل جمعیتی در ارتباط قرار می‌گیرد. بخشی از تحولات فرهنگی را می‌توان در نتایج مطالعات جمعیت‌شناسی رصد کرد.

تغییراتی که در ساختار و ترکیب‌های جمعیتی صورت می‌گیرد، می‌تواند منجر به ایجاد فرهنگ‌های جدید، تجزیه فرهنگ‌ها، انتقال فرهنگ‌ها، ادغام فرهنگ‌ها و حتی خاتمه فرهنگ‌ها شود. متقابلاً برخی از پویایی‌های فرهنگی می‌تواند باعث توقف رشد جمعیتی، افزایش رشد جمعیتی، ادغام و یا تجزیه ساختارهای جمعیتی شود. بدین ترتیب، بر پایه داده‌های آماری جمعیت‌شناختی، زمینه مناسبی برای توصیف و پیش‌بینی‌های علمی تحولات فرهنگی وجود دارد.

● انسان‌شناسی: انسان‌شناسی، ترجمه واژه (Anthropology) است. این حوزه پژوهشی که یکی از رشته‌های مطالعاتی علوم انسانی است، از اوایل قرن نوزدهم در انگلیس، فرانسه و آمریکا آغاز شد. در این زمان، برای نخستین‌بار با ظهور گروهی از نهادها روبه‌رو می‌شویم که تلاش می‌کنند از مجموعه داده‌های گردآوری‌شده به‌وسیله جهانگردان بزرگ، مبلغین مذهبی و فاتحان سرزمینی از یک‌سو و مجموعه تفکرات فلسفی و اجتماعی گروهی از اندیشمندان اروپایی درباره آن داده‌ها و درباره ذات و سرنوشت انسان از سوی دیگر، دست به تألیف بزنند و علمی تازه را با سازوکارها و روش‌شناسی خاص آن به وجود آورند.

پژوهش‌های انسان‌شناسی، در عمل تمامی ابعاد وجودی انسان را در برمی‌گیرد. به‌همین دلیل به‌شدت میان‌رشته‌ای است و با رشته‌های مختلف علوم انسانی و علوم طبیعی در تعامل است.



مطالعات انسان‌شناسی را به چهار شاخهٔ مختلف شامل انسان‌شناسی زیست‌شناختی، انسان‌شناسی باستانی، انسان‌شناسی زبان‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی تقسیم کرده‌اند.

انسان‌شناسی زیست‌شناختی: موضوعاتی مانند ژنتیک، اندام، تغذیه، سلامتی و روند تکامل تاریخی فیزیک انسان را در برمی‌گیرد. در این شاخه از انسان‌شناسی، خصوصیات جسمانی انسان و رابطهٔ آن با رفتارهای اجتماعی و فرهنگی او، همیشه مورد توجه خاص بوده است.

این شاخهٔ علمی از انسان‌شناسی، انسان را از لحاظ ویژگی‌های فیزیکی و جسمی مورد بررسی قرار داده و مسائلی مثل نژاد و اختلافات نژادی در رابطه با خصوصیات جسمانی و مقایسه و اندازه‌گیری اعضای بدن را با استفاده از زیست‌سنجی، انسان‌سنجی، غددشناسی انسانی، فیزیولوژی مقایسه‌ای و ژنتیک مورد مطالعه قرار می‌دهد. بنابراین، انسان‌شناسی زیست‌شناختی در مطالعات خود هم به شناخت و مقایسهٔ استخوان‌بندی انسان می‌پردازد و هم به بررسی ویژگی‌هایی نظیر رنگ پوست، شکل مو، چشم و غیره نظر دارد. البته یافته‌های چنین مطالعاتی و سیر تطور جسمی و فیزیکی انسان‌ها بر روی تحولات اجتماعی و فرهنگی آنان نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

انسان‌شناسی باستانی: این رشته، وضعیت زندگی اجتماعی انسان‌های نخستین و یا قبایل بدوی و همچنین فرهنگ‌های بسیار دور تاریخی را بررسی می‌کند. در این شاخهٔ پژوهشی، تبار نژادهای مختلف، ریشه‌های تنوع نژادی، ترکیب‌های نژادی، تنوع سلوک اجتماعی و فرهنگی در نژادها و اقوام مختلف، استخراج خصلت‌های فرهنگی مبتلابه و پایدار در زمان‌ها و مکان‌های مختلف مورد مطالعه قرار می‌گیرند. هدف اصلی از این شاخهٔ پژوهشی علاوه بر شناخت شیوهٔ زیستی و فرهنگی پیشینیان، آشنایی با سیر تطور تاریخی و امکان تفسیر روشن‌تری از شرایط فرهنگی و اجتماعی انسان در دوران معاصر است.

انسان‌شناسی زبان‌شناسی: انسان‌شناسی زبان‌شناسی، شاخه مهمی از رشتهٔ انسان‌شناسی محسوب می‌شود. فیلسوفان زبان‌شناسی؛ فلسفه‌ورزی، هست‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی انسان‌ها را مبتنی بر زبان می‌دانند. واژگان، جملات، متن‌ها، مفاهیم، معانی، تفاسیر و روابط متقابل انسان‌ها در فلسفه زبان تجزیه و تحلیل می‌شود. زبان بخش مهمی از فرهنگ تلقی می‌گردد و انسان‌ها نه تنها با زبان با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، بلکه به کمک زبان می‌اندیشند و به زندگی معنا می‌دهند و روابط شکلی زندگی اجتماعی و فرهنگی را به کمک زبان پایه‌ریزی می‌کنند.

از این رو، مردم‌شناسی زبان‌شناسی به دنبال تأثیرات ماهیت زبانی نژادها و اقوام مختلف در سیر تکاملی زندگی اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها است. زبان‌شناسی ضمن بررسی نقش واژگان و متون در روند تکاملی انسان‌ها، تجزیه و تحلیل نمادها، نشانه‌ها، استعاره‌ها را نیز به عنوان عناصر مهم فرهنگی و تمدن‌ساز مورد توجه قرار می‌دهد.



انسان‌شناسی فرهنگی: غالباً بر چگونگی ظهور، تحول، تکامل، فروپاشی فرهنگ‌ها و نهایتاً بر تأثیر فرهنگ در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی انسان‌ها متمرکز است. انسان‌شناسی فرهنگی که در برخی متون مردم‌شناسی اجتماعی نیز نامیده می‌شود، درصدد شناسایی اعتقادات، ارزش‌ها، سنت‌ها، هنجارها، آیین‌ها، آداب و رسوم، نشانه‌ها و همچنین شناسایی صور گوناگون زندگی اجتماعی اقوام و فرهنگ‌های مختلف است.

انسان‌شناسی فرهنگی عناصر و خصلت‌های مهم فرهنگی را نه تنها در اقوام بدوی، بلکه در جوامع پیشرفته امروزی نیز دنبال می‌کند. شاخه پژوهشی مردم‌شناسی (انسان‌شناسی فرهنگی) در زمان حاضر مطالعه عمیق مقولات اجتماعی نوین مانند ماهیت و مرادف انسان با تکنولوژی، رسانه‌های گروهی، شبکه‌های اجتماعی، چالش‌های اقتصادی، مشارکت سیاسی مردم، دغدغه‌های امنیتی مردم، الگوهای زندگی زناشویی و روابط جنسی، ساختار و کارکرد نهادهای دین، دولت، هنر، جادو، اسطوره‌شناسی، انعطاف‌پذیری طبع و علائق انسانی و... را پوشش می‌دهد.

از نظر رویکرد پژوهشی، رشته پژوهشی انسان‌شناسی با جامعه‌شناسی متفاوت است؛ شیوه‌ای که در مطالعات جامعه‌شناسی به کار می‌رود، اصطلاحاً روش پنهانگر یا روش پنهانی نامیده می‌شود. در روش پنهانگر، ساختار و کارکرد نهادهای اجتماعی در یک بستر شبکه‌ای و از منظر کنش متقابل شبکه‌ای عناصر جامعه مورد مطالعه قرار می‌گیرند؛ درحالی که در انسان‌شناسی از روش ژرفانگر یا ژرفایی استفاده می‌شود. در روش ژرفانگر، معمولاً یک پدیده و یا عنصر خاص فرهنگی به‌طور عمیق و از زوایای مختلف مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

ماهیت اصلی رشته انسان‌شناسی، همواره میان‌رشته‌ای و فرهنگی بوده است و نسبی‌گرایی فرهنگی، قاعده‌ای پذیرفته‌شده در روش تحقیق انسان‌شناسی است. از آنجاکه رشته انسان‌شناسی به‌عنوان یک علم پذیرفته شده، لذا قادر به تبیین، پیش‌بینی و کنترل روابط پایدار بین عناصر و کنش‌های حوزه فرهنگ انسانی و جوامع بشری است.

تحقیقات انسان‌شناسان درباره زندگی اقوام مختلف، شواهد جالب و قابل‌استنادی از زندگی اجتماعی انسان را به دست می‌دهد. به‌همین دلیل، روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان از حاصل این مطالعات کمک بسیاری می‌گیرند. فرهنگ‌ها در قبایل و اقوام دورافتاده به دلیل بسته‌بودن و عدم‌مراوده با سایر فرهنگ‌ها، از پایداری و قدمت بیشتری برخوردارند و بسیاری از خصوصیات فرهنگی آن‌ها پس از سده‌ها بدون هیچ تغییری حفظ می‌شود. همین ویژگی، فرصت مناسبی را برای بررسی خصلت‌های گذشته و پایدار فرهنگی فراهم می‌سازد.

۱ قوم‌نگاری و قوم‌شناسی: دو زیرشاخه مهم در انسان‌شناسی فرهنگی، شامل قوم‌نگاری و قوم‌شناسی است که به ترتیب دو بُعد مهم از مطالعات انسان‌شناسی فرهنگی را پوشش می‌دهند.



قوم‌نگاری، ترجمه واژه «اتنوگرافی» است که گاهی به مردم‌نگاری نیز از آن یاد می‌شود. مردم‌نگاری یا قوم‌نگاری، به مطالعه نظام‌مند مردم و فرهنگ‌ها گفته می‌شود. قوم‌نگاری ابزاری است که فرهنگ یک قوم یا گروه اجتماعی را به صورت مکتوب و مصور بازنمایی می‌کند. قوم‌نگاری، یکی از مهم‌ترین روش‌های پژوهش در مطالعات مردم‌شناسی است.

پژوهشگر قوم‌نگار برای دریافت درک درستی از فرهنگ یک قوم، باید در میان آن‌ها و همانند آن‌ها مدت‌ها زندگی کند و قواعد فرهنگی حاکم بر روابط آن قوم یا گروه فرهنگی را از نزدیک تجربه و جزء به جزء ثبت نماید. در نهایت، محقق گزارش مبسوطی از تمامی مشاهدات و تجربیات خود را به رشته تحریر در خواهد آورد. قوم‌نگاری بر روی کلیت هویت فرهنگی یک قوم خاص و یا بر روی بخشی از ساختار فرهنگی یک قوم خاص متمرکز می‌شود. در قوم‌نگاری، قلمرو مطالعاتی در حد امکان محدود می‌شود تا از جمع‌آوری نظام‌مند و کامل تمامی داده‌ها و اطلاعات واقعی و میدانی اطمینان حاصل شود.

انسان‌شناسی فرهنگی (مردم‌شناسی)، در مطالعات خود از داده‌ها و اطلاعات قوم‌نگاری یا مردم‌نگاری (Ethnography) کمک می‌گیرد. مردم‌نگاری، تنها جنبه اکتشافی و توصیفی دارد و مجموعه‌ای از داده‌ها و اطلاعات را بدون تحلیل‌های عمیق و چندجانبه و به صورت عکس‌برداری وقایع و پدیده‌ها فراهم می‌کند که مورد استفاده رشته انسان‌شناسی به‌طور عام و انسان‌شناسی فرهنگی به‌طور خاص قرار می‌گیرد. از این‌رو، یافته‌های قوم‌نگاری یا مردم‌نگاری، مقدم بر مردم‌شناسی فرهنگی است؛ زیرا پژوهشی توصیفی و پیمایشی است و خروجی‌های آن می‌تواند مبنای مطالعات مردم‌شناسی قرار گیرد.

نوعی از مردم‌نگاری را طی دو قرن گذشته در میان سفرنامه‌ها و سیاحت‌نامه‌ها در بعضی کتب جهانگردان می‌توان سراغ گرفت که در آن‌ها از ارزش‌ها، اعتقادات، ادیان، آداب و رسوم، سنت‌ها، اسطوره‌ها، زبان و به‌طور کلی فرهنگ و خرده‌فرهنگ اقوام مختلف، مطالب فراوانی جمع‌آوری شده است. مردم‌نگاری صرفاً یک نوع تحقیق پیمایشی و اکتشافی تلقی می‌شود، زیرا فارغ از دسته‌بندی جامع، تجزیه و تحلیل و استخراج الگو از داده‌های میدانی تنها به ثبت دقیق مشاهدات فرهنگی اکتفا می‌کند و سایر پرداخت‌های نظری را به متخصصان اهل فن خود واگذار می‌نماید.

قوم‌شناسی، ترجمه واژه (Ethnology) است. قوم‌شناسی، مطالعه اعضا و ساختارهای فرهنگ‌ها و روابط اعضای یک حوزه فرهنگی با سایر فرهنگ‌ها را پوشش می‌دهد. قوم‌شناسی، به بررسی و تجزیه و تحلیل درون فرهنگی و برون فرهنگی و همچنین وجوه اشتراک و افتراق فرهنگ‌های مختلف می‌پردازد. با این وصف، شاخه قوم‌شناسی در رشته انسان‌شناسی، به‌نوعی مطالعات توصیفی و تطبیقی محسوب می‌شود.



در مجموع، رشته پژوهشی انسان‌شناسی، به دنبال شناخت انسان است و از آنجا که انسان موجودی بسیار پیچیده و دارای ابعاد و شئون وجودی مختلف است که بررسی و تحقیق همه آن‌ها در یک شاخه علمی امری ناممکن به نظر می‌رسد، هر شاخه‌ای از معرفت که به گونه‌ای ساحتی از ابعاد وجودی انسان را مورد بررسی قرار دهد، شایسته عنوان انسان‌شناسی خواهد بود. لذا، عنوان جامع «انسان‌شناسی»، شامل تمامی آن شاخه‌های علمی می‌گردد که به بررسی و شناخت و تحلیل بُعد یا ابعادی از ساحت‌های وجودی انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد.

از سوی دیگر، بررسی‌هایی که در مورد انسان صورت می‌گیرد، گاهی به بررسی بُعدی خاص، گروهی خاص و یا انسان‌هایی از زمان یا مکانی خاص می‌پردازد و گاهی هم انسان به‌طور کلی و با صرف‌نظر از بُعد، شرایط، زمان و مکان خاص مورد توجه پژوهشگر حوزه انسان‌شناسی قرار می‌گیرد. برخی نیز تحقیقات انسان‌شناسی را به زیرشاخه‌هایی مانند انسان‌شناسی فلسفی، انسان‌شناسی دینی، انسان‌شناسی عرفانی، انسان‌شناسی علمی-تجربی و... تقسیم کرده‌اند که همه آن‌ها به نوعی با تحقیقات فرهنگی در ارتباط است.

در رابطه با اهمیت و ضرورت رشته انسان‌شناسی، معمولاً دو دلیل عمده اقامه می‌گردد. نخست؛ آنکه دانش انسان‌شناسی در یک قلمرو نظری جامع می‌تواند در معنابخشی و جستجوی معناهای غنی برای زندگی انسان نقش‌آفرینی کند. دوم؛ تمامی ساخت‌ها و کارکردهای اعتباری در عرصه اجتماعی مانند سیاست، امنیت، دفاع، اقتصاد، حقوق و... به نوعی با انسان‌ها سروکار دارند و با شناخت بیشتر ماهیت انسان‌ها، این عرصه‌های معرفتی نیز با واقعیات وجود انسانی سازگارتر خواهند شد.

به زعم بعضی از نویسندگان، فقدان درک درستی از ماهیت و نیازهای واقعی انسان‌ها، مبنای تنوع آراء، تضارب آراء و نزاع بین نحله‌های فکری مختلف در علوم انسانی شده است. از این‌رو، دانش انسان‌شناسی ممکن است از طریق ارائه درک درست‌تری از هویت انسان تاریخی، بخشی از این تقابل‌های سست و بی‌پایه را مرتفع سازد.

مفروضات و بدیهیات هریک از رشته‌های مختلف علوم انسانی، به نوعی بر پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی خاصی استوار است که زیربنای بسیاری از تحقیقات بدین‌وسیله فراهم می‌شود و نظریه‌هایی که در علوم انسانی پیشنهاد می‌شود، مستقیم یا غیرمستقیم مبتنی بر این پیش‌فرض‌ها است. لذا جهت‌گیری کلی و دیدگاه‌های یک شخصیت علمی، با مبانی انسان‌شناختی او بیشترین ارتباط و همبستگی را دارد تا آنجا که تغییر در این مبانی و پیش‌فرض‌ها، موجب تغییر در جهت‌گیری نظریه‌های او خواهد شد. به همین دلیل، انسان‌شناسی فلسفی مقدم بر رشته‌های مختلف در علوم انسانی است.



به‌زعم برخی از نویسندگان، انسان‌شناسی معاصر (متأثر از مکتب فلسفی اومانیسم در غرب) با چالش‌ها و بحران‌های نظری مواجه است. جنبش فکری اومانیسم که در برابر رفتار یک‌جانبه‌گرایانه و سلطهٔ کلیسا و فلسفهٔ قرون وسطی در اروپای قرن ۱۴ شکل گرفت، درواقع واکنشی به یک کنش تاریخی ناکارآمد بود. به‌همین دلیل، محور اصلی آن مبتنی بر این تفکر بود که انسان، محور و مدار همه‌چیز است و باید توانمندی و کامیابی و عظمت انسان کانون همهٔ توجهات باشد.

متعاقب این نهضت فکری و فلسفی در غرب، علوم تجربی (اعم از طبیعی و انسانی) نیز در جهت افزایش سلطهٔ بشر بر طبیعت و بهره‌مندی بیشتر از آن توسعه یافت و دانشمندان علوم تجربی به‌جای شناخت حقیقت هستی و انسان، بر گسترش تسلط انسان بر تغییر طبیعت و محیط و همچنین چگونگی تسلط انسان بر انسان متمرکز شدند و درنتیجه روش تجربی و استقرایی برای شناخت ابعاد گوناگون وجود انسانی، مورد استفاده واقع شد و انسان به‌عنوان موجود طبیعی قابل شناخت مورد توجه قرار گرفت.

مشکل اساسی دیگر که مربوط به همهٔ گرایش‌ها و شاخه‌های انسان‌شناسی امروزی است، این است که هر شاخه‌ای به ساحت خاصی از ابعاد انسانی توجه می‌کند و از دیگر ساحت‌ها غافل می‌ماند. این نگاه تک‌ساحتی به انسان، به معنای درک ناقصی از تمامیت او است. انسان‌شناسی که بخشی از آن ریشه در فلسفهٔ وجودی انسان و بخشی نیز به الگوهای اجتماعی و زیستی او مرتبط است، امروزه یکی از بنیادی‌ترین مباحث رشته‌های مختلف علوم انسانی است.

با این وصف، شاید در زمان حاضر بیش از همیشه نیاز به فراتحلیل‌هایی داشته باشیم تا به این همه انشعاب‌ها، افتراق‌ها و تک‌ساحتی‌نگری‌ها سروسامانی دهند و با نگاهی کلی‌تر به تلخیص و پالایش برخی از مدعیات به‌ظاهر علمی بی‌اساس بپردازند.

چنان که گفته شد، پژوهش‌های انسان‌شناسی جنبه‌های مختلف گروه‌های انسانی و فرهنگ‌های جوامع انسانی را مورد بررسی قرار می‌دهد. انسان‌شناسی به موضوعات مختلفی مانند ویژگی‌های اقلیمی، اقتصادی، معیشتی، اجتماعی، خانوادگی، مذهبی، سیاسی، حکومتی، آیین‌ها و مراسم، اعتقادات و باورها، هنر، ادبیات شفاهی و سایر شئون و جزئیات و جنبه‌های زندگی انسانی می‌پردازد تا ماهیت فرهنگ را بیش‌ازپیش شناسایی نماید.

دامنهٔ بررسی انسان‌شناسی، دربرگیرندهٔ همهٔ انسان‌ها در همهٔ زمان‌ها و همهٔ ابعاد و شئون انسانی می‌شود. مقولهٔ فرهنگ و اینکه فرهنگ متأثر از سرشت و نیازهای آدمی است، هستهٔ اصلی مطالعات انسان‌شناسی فرهنگی (مردم‌شناسی) را تشکیل می‌دهد. مردم‌شناسی به‌دنبال تحلیل‌هایی کلی‌تر و استخراج مخرج مشترک الگوها و قواعد فرهنگی است. از این‌رو، مردم‌شناسی در مقایسه با قوم‌نگاری و قوم‌شناسی، کلی‌تر، انتزاعی‌تر و نظری‌تر محسوب می‌شود.



انسان‌شناسی، از همان آغاز خصلت میان‌رشته‌ای داشته است و چهارچوب بنیادی میان‌رشته‌ای آن، این رشته را به علمی چندمنظوره و مبتنی بر سایر علوم تبدیل کرده است. به عبارت دیگر، انسان‌شناسی هم یک علم مصرف‌کننده و هم یک علم تولیدکننده است. در همین رابطه، انسان‌شناسی ضمن بهره‌مندی از یافته‌های سایر رشته‌ها و شاخه‌های علمی، نتایج حاصل از پژوهش‌های خود را نیز در اختیار رشته‌های مختلف علوم انسانی قرار می‌دهد.

امروزه، انسان‌شناسی (آنتروپولوژی) دامنه وسیعی از پژوهش‌های فرهنگی را در برمی‌گیرد. این رشته علمی، شامل بررسی ابعاد وجودی انسان، جنبه‌های اجتماعی انسان، رگه‌های وجودی انسان در شاخه‌های مختلف علوم طبیعی و علوم انسانی، نسبی‌گرایی فرهنگی، مطالعات تطبیقی فرهنگی و تکامل تاریخی انسان‌ها و جوامع انسانی می‌شود.

مردم‌شناسی (انسان‌شناسی فرهنگی)، زندگی اجتماعی و حیات فکری و فرهنگی انسان را با توجه به سیر تاریخی و مناسبات طبیعی و اجتماعی بررسی می‌کند. رشته مردم‌شناسی، ویژگی‌های فرهنگی انسان‌ها را از دوران نخستین تا دوره معاصر مورد بررسی قرار می‌دهد.

هر جا مطالعه‌ای درباره انسان به صورتی عمومی و کلی و همه‌جانبه است، از اصطلاح انسان‌شناسی یا آنتروپولوژی استفاده می‌شود و هر جا که به صورتی منطقه‌ای، محدود و مربوط به یک زمینه خاص است، اصطلاح قوم‌شناسی یا اتنولوژی به کار می‌رود.

● مطالعات فرهنگی: قلمرو تحقیقات مردم‌شناسی، شاخه پژوهشی جدیدی را نیز در خود پرورش داده است. این شاخه از ابتدای شکل‌گیری‌اش با خوانش‌های متفاوتی روبرو بوده و امروزه غالباً تحت عنوان مطالعات فرهنگی از آن یاد می‌شود. شاخه مطالعات فرهنگی، از آغاز به شیوه‌های متفاوت و بر اساس رویکردهای مختلفی مطرح گردیده که غالباً فرهنگ را در ارتباط با روابط و مناسبات قدرت مورد بحث قرار می‌دهد.

پیدایش این شاخه پژوهشی، به دلیل نارضایتی از محدودیت‌های روش‌شناختی در سایر رشته‌های علوم اجتماعی بوده است. از این‌رو، مطالعات فرهنگی رویکردی بین‌رشته‌ای بوده که تفکر انتقادی را برای خود برگزیده است. تفکر انتقادی، به معنای آشنایی‌زدایی از بدیهیات و بازنمایی قدرت است. بر این اساس، «فرهنگ» واجد ذاتی مستقل نیست؛ بلکه عبارت از همین اندیشه‌ها، اعتقادات، رفتارها و فرآیندهای معناسازی است که در زندگی و روابط روزانه مردم مشاهده می‌شود.

با این وصف، مطالعات فرهنگی در عین حال که شاخه‌ای از رشته مردم‌شناسی است، به شدت متأثر از مبانی نظری مکتب فلسفه انتقادی فرانکفورت است. مطالعات فرهنگی، مجموعه آثار گوناگونی با جهت‌گیری‌های متفاوت و به منظور تحلیل انتقادی اشکال و فرآیندهای فرهنگی در جوامع معاصر و نزدیک به معاصر است.



این رشته پژوهشی علاوه بر مطالعه و بررسی بهترین مطالب اندیشیده شده و بیان شده، به بررسی کلیه موضوعات و مسائل مطروحه به ویژه در فرهنگ عامه نیز می پردازد. مطالعات فرهنگی با رویکرد انتقادی و با گرایش های چپ نو، در یک سده اخیر نقدهای فراوانی را بر فرهنگ دنیای سرمایه داری و معضلات فرهنگی مُدرنیت وارد کرده است.

مطالعات فرهنگی، غالباً در مطالعه معانی و نقد خصوصیات و رویه های زندگی روزمره جوامع مُدرن به کار می رود. رویه های فرهنگی شامل روش های مردم برای انجام کارهای خاص (مثل لباس پوشیدن، تلویزیون تماشا کردن یا غذا خوردن و...) در فرهنگی معین است. از دیدگاه مطالعات فرهنگی، فرهنگ یک کلیت یکپارچه نیست، بلکه شامل تکه هایی چندگانه است.

مطالعات فرهنگی، حوزه های مختلف جامعه شناسی، روان شناسی، نظریه پردازی های اجتماعی، نظریه پردازی های ادبی، مطالعات فیلم، انسان شناسی فرهنگی و موضوعات تاریخی و نقد آثار هنری را برای بررسی پدیده های فرهنگی در جوامع مُدرن ترکیب می کند. پژوهشگران مطالعات فرهنگی، اغلب بر روی چگونگی ارتباط بین یک پدیده فرهنگی خاص با قدرت، نژاد، طبقه اجتماعی و یا جنسیت متمرکز هستند.

در کاربردی کلی تر، عبارت مطالعات فرهنگی گاهی اوقات مترادف با مطالعات منطقه ای نیز به کار می رود، یعنی پژوهش هایی دانشگاهی در رابطه با نواحی فرهنگی و تمدنی خاص مانند مطالعات جهان اسلام، مطالعات خاورمیانه ای، مطالعات شرق شناسی، مطالعات اروپایی و... که این دسته از مطالعات فرهنگی غالباً با اغراض سیاسی صورت می گیرند و مفهوم قدرت در آن نهفته است.

بسیاری از چهره های شناخته شده و مطرح در مطالعات فرهنگی، جهت گیری های متنوع و تا اندازه ای متفاوت نسبت به موضوعات مورد نظر خود دارند و طیف گسترده ای از نویسندگان و متفکران را شامل می شوند. همه این ها در پی نابسندگی رشته های آکادمیک موجود، به بعضی تفاوت های طبقاتی و منطقه ای و بعضی اشکال نوین فرهنگ عامه و ضد فرهنگ ها و نیز اشکال فراگیر رسانه، تبلیغات، موسیقی و... علاقه مند شدند.

رشته پژوهشی مطالعات فرهنگی، غالباً فرهنگ را عرصه ای مملو از تضاد، تعارض و تنازعات درون فرهنگی و برون فرهنگی می بیند که در فرآیندهای ایجاد، انحراف، اصلاح و یا حذف گروه ها و جریانات اجتماعی مؤثرند. در عین حال، از مطالعات فرهنگی انتظار می رود با داوری ارزشی و تولید سیاست هایی، در حل این تقابل ها و ایجاد سازگاری اجتماعی به نحو شایسته ای بکوشد.

مطالعات فرهنگی رگه های قدرت را در روابط اجتماعی با تأکید بر نقش عناصر فرهنگی دنبال می کند. این شاخه علمی از سال ۱۹۵۰ توسط پژوهشگران انگلیسی و در واکنش به عدم کفایت سایر رشته های علوم اجتماعی در پاسخ مقتضی به چالش های برخاسته از فرهنگ پایه گذاری شد.



از این رو، مطالعات فرهنگی شاخه‌ای میان‌رشته‌ای و انتقادی است. بزرگ‌ترین نشانگان این شاخه علمی، تلاش برای شناسایی و فهم رابطه متقابل بین قدرت و فرهنگ و بررسی آثار آن بر سایر شئون اجتماعی است. به همین دلیل، صبغه‌ای فرهنگی و سیاسی دارد.

جلوه انتقادی و رهایی‌بخشی مطالعات فرهنگی، از سیاقی تفهیمی و پدیدارشناسانه برخوردار است. در این نوع مطالعات غالباً فرهنگ به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته می‌شود و عواملی مانند نژاد، طبقه، جنسیت و ایدئولوژی بر آن تأثیر می‌گذارند. مطالعات فرهنگی ریشه در خاک ادبیات و تفکدهای ادبی دارد و رشد آن عملاً بیرون از دانش جامعه‌شناسی بوده است.

با اوج‌گیری مباحث پست‌مدرنیسم در نیمه دوم قرن بیستم، برخی از پژوهشگران و نویسندگان حوزه مطالعات فرهنگی، اهداف و روش‌شناسی پژوهش‌های فرهنگی در شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی را به طور اساسی مورد نقد قرار دادند. این دسته از اندیشمندان معاصر، با به چالش کشیدن مفروضات و مقاصد دسته‌ای از پژوهش‌های حوزه فرهنگی (به ویژه تحقیقات صورت‌گرفته در انسان‌شناسی)، نشان دادند که اروپائیان اغراض خاصی را از نتایج حاصل از چنین پژوهش‌هایی دنبال می‌کنند و با دستیابی به توصیفی از خصلت‌های فرهنگی سایر جوامع (غیراروپایی)، به دنبال کنترل و بهره‌گیری بیشتر بر آنان هستند. از طرفی، تلاش‌هایی برای تحمیل مدرنیته تجربه‌شده در اروپا به آن جوامع در حال شکل‌گیری است.

به عبارت دیگر، منتقدین فرهنگ‌شناسی هم‌زمان با تاخت‌وتازهای اندیشمندان پست‌مدرنیسم به بسیاری از مفروضات و تناقضات دوران شکوفایی صنعت و مدرنیسم و همچنین نقد ابعاد مختلف جوامع مدرن، اذهان را به این نکته متوجه ساختند که پژوهش‌های فرهنگی و تحقیقات فرهنگی اروپائیان در سایر جوامع، عاری از اغراض سوء نبوده و به نوعی در خدمت استثمار نوین و تعدی به حریم فرهنگی جوامع غیراروپایی ارزیابی می‌گردد.

آن‌ها به خوبی نشان دادند که بسیاری از مردم‌شناسان اروپایی و غربی با انگاره‌های فلسفی دوران مدرن و تجربه‌ای که از مسیحیت دوران قرون وسطی داشتند، در پی تلفیقی از دانش و قدرت هستند و از بستر این آمیختگی بین دانش و قدرت، زمینه‌های استثمار نوین و سلطه فرهنگی را بر سایر مناطق و حوزه‌های فرهنگی تحمیل می‌نمایند.

با این وصف، هست‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ناشی از تحولات فلسفی و علمی اروپای دوره روشنگری (قرن‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی) مبنای پژوهش‌های انسان‌شناسی و پژوهش‌های فرهنگی در سایر جوامع قرار گرفت. به همین دلیل، این سلسله از پژوهش‌های فرهنگی در مورد سایر جوامع نه تنها با عینک فلسفی و علمی اروپایی انجام شد، بلکه در راستای تثبیت قدرت و مطامع سیاسی و اقتصادی غربی‌ها و خاصه اروپائیان مورد بهره‌برداری قرار گرفت.